

خطی اهدائی  
کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	مجلس و حزب فخر
مؤلف	محمد احمد شمس الدین
جلد	( ۱۸۸ ) از کتب ( خط ) اهدائی
آقای سید محمد صادق طاباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی	
شماره ثبت کتاب	۴۵۹۰
۳۰.۹.۵۵	

کتابخانه مجلس شورای ملی  
مجلس و حزب فخر  
محمد احمد شمس الدین  
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی  
مجلس و حزب فخر  
محمد احمد شمس الدین

کتابخانه مجلس شورای ملی  
مجلس و حزب فخر  
محمد احمد شمس الدین

۱۸۸



کتابخانه مجلس شورای ملی  
مجلس و حزب فخر  
محمد احمد شمس الدین

کتابخانه مجلس شورای ملی  
مجلس و حزب فخر  
محمد احمد شمس الدین

بازرسی شد  
۱۸۸

کتابخانه مجلس شورای ملی  
مجلس و حزب فخر  
محمد احمد شمس الدین

کتابخانه مجلس شورای ملی  
مجلس و حزب فخر  
محمد احمد شمس الدین



خطی اهدائی  
کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	مجله و جلد
مؤلف	محمد علی ابراهیم شمس الهجری
چاپ	( ۱۸۸ ) از کتب ( خط ) اهدائی
آقای	سید محمدصادق جابباری به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب	۴۵۹۰
تاریخ	۱۳۰۹/۹/۱۵

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸

۱۸۸

۱۸۸

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۸۸





بسم الله الرحمن الرحيم  
 هو الواقف على الفقه والمطالع على السائر  
 والعلية السلام على خدود الواسعة واهل الكبر والصفاء  
 وصعد وقف مؤيد وصفي قدوة في سائر احوال واهل الجليل  
 معصوم على نور عين محمد بن ابي طالب  
 راجد من اهل البيت عليهم السلام  
 مؤيد بدار الله تعالى  
 وصفي وقف مؤيد  
 ١٢٤٨

كتاب القيم كتاب في بيان كمال  
 كتاب الراس كتاب في الدين كتاب في النعمان والاعمال كتاب في الصلح كتاب في التزك  
 كتاب القيم كتاب في المصداق كتاب في المصداق كتاب في الرومي كتاب في جنة وقلوبهم  
 وصفي وقف مؤيد

هذا الكتاب قد كتبه في سنة ١٢٤٨  
 في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٤٨  
 في مدينة بغداد  
 في دار الكتب



کتاب القوم سوال زن در آیام حوم می تواند در آب برآید و اگر مراد از آب کینه جواب داخل  
 شدن زن در آب در جایی که با نیت لکن احتیاط این است که در آب نشیند احتیاط می شود در ترک جلوس  
 سوال هرگاه شخص صائم در آیام رمضان غسل را ناسی کند عدا یا سهوا غسل واجب باشد یا نه و اگر پیش از  
 غسل وضوء او بر وجهی خواهد بود یا باطل یا بعضی صحیح و بعضی باطل یا اینکه بعضی از وضوء عکس یا بعضی دیگر مخالف خواهد  
 بود جواب شخص سوال باطل را راجع بچند چیز است اول محت و فساد و غسلت با تقوا و ناس و حکم این باشد که  
 و حکم این بنا بر مشهور و حق من حرمت الارناس للقائم بقضای خدا در شریعت و دست و فرقی بین غسل واجب و غیر واجب  
 نیست علی اگر در وقت غسل بخت کند بکلام در آن خروج قصد تحقق غسل کند حکم بخت غسل واجب است و اگر در وقت  
 کون در دیر باز نیت کند شاید حکم بخت آن مستند باشد شریعت اشکال نه ثانی اگر قصد ارناس می نماید وضوء  
باشد در این خلاف عظیم بین فقهاء اعلی الله مقامهم فی الجنة العلیا تحقیق است جمیع از فقهای اصحاب قابل وضوء  
حوم و لزوم قضاء و کفار اند بعضی دعوت شریعت قضا بر این نموده اند و مستند بر نفی در اشعار و مساجد این در بر خفته  
 بر این دعوی اجماع کرده اند و فرقی در این باب بین کسی که غسل واجب یا مندوب بوده باشد یا غیر غسل باشد  
 و مشهور میان متاخرین محدثان حوم و عدم لزوم قضاء و کفار است و بعضی قابل وضوء و وضوء و بعضی قابل وضوء و وضوء  
 اقول و نفی ثانی می بیند و این قول را مرحوم شریف در دروس اختیار فرموده و از این راجع حکایت نموده اند که  
 این اقوال متفقند در ثبوت حرمت و بعضی قابل عدم حرمت اعمال ارتکاس شده اند و این قول را جمعی نیست  
 بینه مرتضی و این در پس داده اند و از علماء مرحوم در مستی نیست بعد کرامت را با این اقل بعضی  
 نقل نموده اند و بنا بر این قولین نیز قضاء و کفار مشکی است بلکه مناد غسل هم لازم می آید و قول ثانی نویسنده اهل  
 عمو است شاید بر این است و وضوء مؤثر است و این آثار و دلیل بر آن است چیست قال قلت لانی عبد الله مرحوم  
 در نفس فی الما مشهور اید قضاء ذلک البوم قال لیس قضاء و لا یوذن و شیخ مرحوم در استنباه بعد از آنکه می پذیرد  
 این قول نموده فرموده است اعرف مدنیانی ایجاب القضاء و الکفار و ایجاب ایدها علی المرتضی فی الما و در حقیقت  
 اجماع بینه مرحوم در باب ایجاب قضاء و کفار و مسیح نیست میرا که خود بر خلاف آن رفت باشد که معرفت قال الله  
فی التفسیر الارناس فی الما قال الشیخان بینه القوم و قال المرتضی لا یبینه و هو قوی و لا شیخ قال ان محرّم غرضه

کتاب القوم سوال  
 زن در آیام حوم  
 می تواند در آب  
 برآید و اگر مراد  
 از آب کینه  
 جواب داخل

شدن زن در آب در جایی که با نیت لکن احتیاط این است که در آب نشیند احتیاط می شود در ترک جلوس  
 سوال هرگاه شخص صائم در آیام رمضان غسل را ناسی کند عدا یا سهوا غسل واجب باشد یا نه و اگر پیش از  
 غسل وضوء او بر وجهی خواهد بود یا باطل یا بعضی صحیح و بعضی باطل یا اینکه بعضی از وضوء عکس یا بعضی دیگر مخالف خواهد  
 بود جواب شخص سوال باطل را راجع بچند چیز است اول محت و فساد و غسلت با تقوا و ناس و حکم این باشد که  
 و حکم این بنا بر مشهور و حق من حرمت الارناس للقائم بقضای خدا در شریعت و دست و فرقی بین غسل واجب و غیر واجب  
 نیست علی اگر در وقت غسل بخت کند بکلام در آن خروج قصد تحقق غسل کند حکم بخت غسل واجب است و اگر در وقت  
 کون در دیر باز نیت کند شاید حکم بخت آن مستند باشد شریعت اشکال نه ثانی اگر قصد ارناس می نماید وضوء  
باشد در این خلاف عظیم بین فقهاء اعلی الله مقامهم فی الجنة العلیا تحقیق است جمیع از فقهای اصحاب قابل وضوء  
حوم و لزوم قضاء و کفار اند بعضی دعوت شریعت قضا بر این نموده اند و مستند بر نفی در اشعار و مساجد این در بر خفته  
 بر این دعوی اجماع کرده اند و فرقی در این باب بین کسی که غسل واجب یا مندوب بوده باشد یا غیر غسل باشد  
 و مشهور میان متاخرین محدثان حوم و عدم لزوم قضاء و کفار است و بعضی قابل وضوء و وضوء و بعضی قابل وضوء و وضوء  
 اقول و نفی ثانی می بیند و این قول را مرحوم شریف در دروس اختیار فرموده و از این راجع حکایت نموده اند که  
 این اقوال متفقند در ثبوت حرمت و بعضی قابل عدم حرمت اعمال ارتکاس شده اند و این قول را جمعی نیست  
 بینه مرتضی و این در پس داده اند و از علماء مرحوم در مستی نیست بعد کرامت را با این اقل بعضی  
 نقل نموده اند و بنا بر این قولین نیز قضاء و کفار مشکی است بلکه مناد غسل هم لازم می آید و قول ثانی نویسنده اهل  
 عمو است شاید بر این است و وضوء مؤثر است و این آثار و دلیل بر آن است چیست قال قلت لانی عبد الله مرحوم  
 در نفس فی الما مشهور اید قضاء ذلک البوم قال لیس قضاء و لا یوذن و شیخ مرحوم در استنباه بعد از آنکه می پذیرد  
 این قول نموده فرموده است اعرف مدنیانی ایجاب القضاء و الکفار و ایجاب ایدها علی المرتضی فی الما و در حقیقت  
 اجماع بینه مرحوم در باب ایجاب قضاء و کفار و مسیح نیست میرا که خود بر خلاف آن رفت باشد که معرفت قال الله  
فی التفسیر الارناس فی الما قال الشیخان بینه القوم و قال المرتضی لا یبینه و هو قوی و لا شیخ قال ان محرّم غرضه















عن القسم المذكور يستدل بحكم لزوم الاجتناب عن الغش بطريق الاول وان ان مقتضاها ان ادخال الخلق  
الغش في الخلق يكون مقصدا ولم يخلط بالافساد بالحقان الغش بطريق الاول كما تقدمناه وايضا نقول ان الغش  
الاجتناب والارادة عن سادات الاخبار زياره الا اتمام في الصوم والاجتناب فيه من مطلق ما يدخل في الخلق **والصحيح**  
**المردى في سب** عن الجدي عن ابن عبد الله انه سئل عن الرجل يكتحل وهو عالم فقال لا ابي الخوف ان يغسل في راسه فيغسل  
ايرانا لا شك في المسئلة ومنها ليست من المسائل التي يمكن المارة فيها بالعتوى بالارادة لان الاستدلال المذكور ليس في ذلك  
الماضي بل يمكن ان يقتضي الاجتناب ان الحكم بعدم الجواز في سبيل من الحكم بالجواز في سبيل فيه الاحتياط لكونه اقرب  
الى سبيل النجاة وادق بطريق السداد وما يزيد في قوة هذا المطلب **الصحيح** **المردى في سب** عن محمد بن مسلم عن ابي بصير  
انه سئل عن المرأة يكتحل وهي صائمة فقال لا ابي ان يكون كماله في حلقه فلا بأس **والحق في الصحيح** **المردى في سب** عن عثمان  
ابن مهران قال سالت عن الكحل للصائم فقال لا ابي ان يكون كماله في سبيل من العلم في الخلق فلا بأس وغير هذا وغيره  
فما هو المستفاد منها ومن امثالها من افعال اي شي كان الى الخلق **سؤال** في غيبه شب راجع شدة شبهه  
ما مبارک رمضان وقبل ان يصبح في بقدر قروشه وبعده بركه بوعده بعض اربابا بيقينش حاصل شده که  
حالیض شده ترک غسل جنابت نموده تا آنکه صبح شده و در وضو معلوم شده که حیض نموده و لکن روز را بخورده  
بود آیا روز اش صحیح است یا نه و علی فرض السطوان فضلا لازم یا کفاره هم دارد **جواب** البته روزها روزی  
بگرد و غسل کند و قضای همان روز را قریه الی الله بگرد و ظاهر این است که کفاره لازم باشد **سؤال** هرگاه صوم مظنه  
مرد بوده باشد مثل اینکه موجب بطور مرض شود چنانچه هرگاه مرض نفس شده و بی احتیاج با احتیاج از باطن بوده و متفرقا  
اگر در شب اما بگرد شده و منزه از آنرا نفس در روز باقی باشد یا اگر از صبح تا ظهر طهری نماید احتیاج و بعد از ظهر است  
عادت شد و قشر برده و در حد قنای چشم الی غیر ذلک من الامارات و بر فرض جواز وکل و افطار آیا موقوف  
باذن حاکم خرجت یا نه **جواب** همیشه مظنه ضرر باشد و در صوم افطار جایز بلکه مستحب است و همچنین است حال در  
تا غیر اما الی اللیل اگر تا غیر موجب مظنه ضرر باشد البته تا غیر نماید **سؤال** اگر هرگاه طفل جزئی باشد یا در روز و روزی  
بر چند باطل است کزت نفس کرده اند اگر منظره درش خلاف خرج باشد یا نه روز اش صحیح است یا باطل **جواب** در  
صورت مسطوره اگر چه در روز باطل است لکن احتیاج از امثال این امورها ممکن از مقتضای قوتی است اگرچه

در بصرهم باشد **سؤال** چه است زاد المعاد به انکه از جمله شبهه ای نوکده که حضرت رسول بر آن مواظبت نموده اند  
روزه سر روز در هر است و از مواظبت مشهور و مجتنبه اول ماه و پنج شبهه اخرا و چهار شبهه اول از هر سه میان ما باقی است  
فیکه ای چنین است **جواب** بی چنین است احتیاج صوم سر روز را بهر بابی که فیکه است لکن اول پنجاه از عشره اول و اول  
چهار شبهه از عشره وسط پس هرگاه روز پنج شبهه در عشره اول اتفاق افتد مثل اینکه در چهار شبهه یا در پنج شبهه اول را در روز  
بگرد و پنج شبهه اخرا پنج شبهه را احتیاج نماید هرگاه پنج شبهه متعذر بوده باشد **سؤال** زید عاقل منکر بوده و بعد از آن که  
در ماه مبارک حرام و مضطر است و این احتیاج او در روز ماه مبارک رمضان و بعد از آن چنین نموده من دون  
تقلید شخصی که استند در ماه مبارک رمضان حرام است و موجب یک کفاره و در قضای و قبل از کفاره او در کفاره  
و احتیاج او در قضای و بنا بر آن چه باشد باین کجاست که با شخصی قرار داد که روزی یا بنی از شخصی بگرد و در  
از انبیین گردند و لکن صیغه نحو اند و روز را گرفت در صحت و هر قدر که روز گرفت شخصی بول آید  
قرار داد که دست با او آید این اجاره صحیح و معتقد است و روزی صحیح است و این شخص برنی الزم است از آن  
گرفته سبیه خبر بقدر فساد اجاره یا روزی و احتیاج او در آن آید میتو اند آن شخص صی که بول را باین داده که روزی  
بگرد اما لایزال است در مظالم بای آن حساب کند با وجود آنکه هیچ یک نمیداند مقدار از او باطل یا غیره **سؤال** بفرست  
که کفاره استنحی است یا نه **جواب** ظاهر این است در صورت جهل بعد از استنحی در روز ماه مبارک رمضان  
علی وجه بطلان صوم و لزوم قضای است و ظاهر این است حکم لزوم کفاره در صورت مفوضه نیتوان نمود لکن احتیاج شخصی  
مظالم بختی است و اما حکایت صوم **سؤال** پس هرگاه در صورت عدم نیت صیغه عربی باین نحو قرار داد پس  
شده باشد خود را یا با رده دوم بگرد و در صوم احتیاج باین شخص موصی نماید و این مبلغ باین جهت بوم نماید و کفاره  
باین نحو بگرد و دومین کفایت در شخص اجاره میکند یا اگر باین نحو بگرد کرده باشد شخص کفاره باشد بوم روزی که  
از جانب فلان شخص بطلان مبلغ این شخص کفاره باشد و باین است که اینقدر کفایت کند صحت و لزوم عمل  
و اما هرگاه از قرار مسطور باین میاورده پس هرگاه این شخص علی را بری بول او در بجهت است و شخص صی در این  
باشد با و این هم معیوب است و هرگاه بر عاقل میاورده باشد و قصد و عیب در آن نموده باشد یا اگر مقتضی شخص  
نموده باشد بعد از این حکم بصحت عمل در چنین صورت شکل است شخص از این باین نحو بشود که حال عادل و جود صی آنرا



در مقام با اذیت و جود بر بد باین شخص داد و در غایت بعضی از اذیت و در سابق مقدار صوم را میتوان شخص کرد که گناه  
 یاد و داده یا زیاده بعد از آن شخص بعضی بد بطریق اعیانه با و یا بدیگری که صوم معلوم آید و در جگه که گناه که حکم لزوم  
 کفاره در صورت جمل کجاست استغفار میتوان نمود و بعد از حاجت نیست کفاره و جمع است یا انفراد اگر چه دعایت احتیاطی  
 اتیان میکند و جمع است لکن ظاهر عدم لزوم است **سوال** شخصی در اوایل طبع جاهل بطل بوده در شب ماه مبارک رمضان  
 میشد و در شب غسل میکرد و صبر نموده تا صبح شود بعد از آن غسل میکرد در ایام متعدد این عمل از او صادر شد چه حکم دارد آیا  
 همان قضای فقط است یا قضاء کفاره و بر تقدیر قضا یا کفاره آیا یک کفاره باید بد یا یکت بر روزی کفاره باید بد  
 چنانچه باید اطعام سالیان نماید آیا در یک مجلس باید اطعام شصت کلین نماید یا در جماعت مستند نیز بجا ببرد و آیا  
 اطعام شرط است یا بخت آن را نیز میتوان داد بر تقدیر جواز بخت و تفرقی بجا پس میتوان بخت را یک نفر داد یا دو  
 نفر میتوان شصت مرتبه اطعام کرد یا نه و اقل واجب در اطعام چه چیز است **جواب** قضای آن روز را واجب است و اما  
 کفاره و غسل چنانچه موقوف بر صحت ظاهر این است که واجب بوده باشد لکن احتیاطا مقتضی دعایت کفاره است بلکه تقدیر کفاره است  
 بعد از روز یا یک غسل را تا غیر نموده تا صبح آن روز یا نکلن از غسل و اما معتبر در اطعام پس است که با چه عدد مطهره  
 نفر داده باشد خواه در مجلس واحد بوده باشد یا بجا پس متعدد پس اطعام یک نفر در شصت دفعه یا سی نفر در ده دفعه  
 میکند و اما **سوال** در اطعام **نیت** پس اگر مراد این است که بول تقدیر متواتر بقدر بد ظاهر این است که جایز باشد بلکه  
 لازم است نان یا طعام یا کندم و یکبار افی واجب در اطعام یکمرت که در معین تریز نیست و پنجاه بوزن مثاقیله  
 از مسک شانه جاسی بوده باشد بقدر شش مثقال کسری ملا و از نیت که در معین تریز نیست و کلین  
 در وقت و در وقت و اما برگاه اطعام را اختیار نماید پس واجب همانا تقدیر است که میر شود و اما **سوال** شخصی در ماه مبارک  
 رمضان شب مقصد خود را شقی بر خواند تصور اینکه شب بانی است و شخص و بختش کرده اکل مغرب نموده با آنکه  
 وقت را شناخته تا شخص نماید در آن ایام صوم و در سه مؤذن شنیده بود شخص نموده و بجز معلوم او نشد و کجاست  
 یا نه در اشتباه باقی مانده که شب یا نیست یا صبح یا معلوم که صبح بوده است و در سال هم گزشت قضای روز ماه مبارک  
 یاد و آید کفاره هم در بنصورت لازم است یا بیکلام لازم نیست **جواب** در صورتیکه بعد از استماع اذان شخص بود و صبح بود  
 شخصی او نشد در چنین صورت ظاهر این است که قضا و کفاره بیکبار لازم نبوده باشد بلی هرگاه شخص شود که اکل

بعد از غرضه و این شخص در چنین اکل مستعد بقی لیل بوده و چنین صورت قضای صوم آن روز لازم است یا غیر صوم در وقت  
 این است که کفاره که چهار است از یک کفاره بوده باشد لازم است و احتیاطا مقتضی دعایت و در وقت **سوال** چه میفرماید اول  
 زمانی در ثالث از برای شبایم در حال جنابت از قضا و کفاره حکم از این باین **جواب** شخصی که جنبت شد و با جنابت خوابید  
 برخیزد و نیت **اول** آنست که خوابید باینست عدم غسل قبل از طلوع بخیزد و نیت غسل بخیزد و نیت صوم بطلان قضا  
 هر دو لازم **دوم** آنست که خوابید من غیر نیت غسل یعنی نیت غسل و عدم غسل نیت غسل کردن و نیت غسل کردن  
 بیکبار نباشد و خوابید همین حالت بیدار شد تا طلوع بخیزد و نیت صوم حکم لزوم کفاره و نیت صوم قضا نیز شک نیست  
 و اما نیت بیکبار اتیان **سوال** آنست که خوابید باینست غسل و عادت و این بود که بیدار شود لکن اتفاق افتاد بیدار نشد و کفاره  
 بخیزد و بنصورت روز و صبح خوابید و باینست غسل یعنی خوابید یا غرض غسل و بیدار شد و غسل نکرد و باینست نیت صوم  
 در حق او چنین اعتقاد داشت که چنانچه خواهد شد لکن بیدار نشد و بنصورت اگر چه ظاهر این است که اصل خواب او در صورت  
 طاهر بوده پس مصیبتی بجهت این خواب در حق او نخواهد بود لکن قضای صوم واجب خواهد بود و **سوال** آنست که در خواب دم بیدار شد  
 و در آنک قیام ازین غسل خواهد بود این خواب هم است در حق او و معتقد این بود که بیدار خواهد شد و لکن بیدار نشد و کفاره  
 بخیزد و بنصورت ظاهر این است قضا و کفاره هر دو واجب باشد **مخفی** آنکه بیکبار بیدار شود و خواب او از آن روز در صورتیکه معتقد  
 این بود که بیدار شود و اما اگر که معتقد این بوده باشد که بیدار نخواهد شد و با بولس از بیدار شدن بوده باشد و بنصورت  
 حکم کسی است که بخوابد باین باشد بر جنابت پس قضا و کفاره هر دو واجب خواهد بود و کلامیکه در این مقام است این است که کسی که  
 از برای جنبت بخوابد و نیت صوم و باینست جنابتی که بخلام بوده باشد یا غیر میگوئیم لکن کسی که صوم نیت در جنابت بخوابد  
 که خواب او ازین جنبت ممکن است که حکم شود در آن بنیت قضا چنانچه در خواب نیت نظر بکند باینست صوم و در آنک باینست  
 عبد الله اما آنکال فی بعضی از این احوال **سوال** آنست که نام مشغولی شهر رمضان حتی صبح قال تمام صوم و اما لکن باینست  
 انظر من شهر رمضان و مستغفر به و مقصده از صوم ذالک اليوم و لوفی النوم لادل التیقید بخت فی غیر الاحتمال  
 للصحیح المروی فی التذکره عن معویه ابن عمار قال قلت لابی عبد الله الرضا ع فی اول لیل تمام حتی صبح فی شهر  
 رمضان قال ایس علی شیء قلت فانه استیقظ ثم نام حتی صبح قال بقضی ذالک اليوم الظهور انما سبیت فی غیر الاضافه  
 فعلی من النوم بعد الاضطلاع و لم یستقیظ الا بعد انما رجع فی علیه التی ادک بقضا صوم ذالک النهار **مخفی** آنکه کسی که



نگهدارند و مواضع که قضا صوم لازم است با کفار با با عدم آن اکل یا شرب مثلا در آن روز و در حق او جاز نبوده باشد قطعاً  
بلکه اسماک در حق او لازم است در آن روز مثل سایر روزها و در آن وقت قضا صوم هم بعد از اذقضا یا شرب لازم است  
بود **سوال** حکم مضطر در ماه مبارک رمضان را بیان فرماید **جواب** مضطر در روز روزه در رمضان مضطر بچهار قسم  
میشود **اول آنست** که مضطر میکند که معطل آب از حلق او که بخورهای مجرب است و در عینک راه این صورت معطل می باشد  
و اینست **دوم آنست** که مضطر میکند و معطل آب را فرومیدد در این صورت بی تکلیک قضا و کفاره هر دو لازم است  
**سوم آنست** که مضطر میکند آب از حلق او نماند میکند لکن بی اختیار و این بچهار مرتبه در معطل باشد یا بچهار یا یکبار  
در این باشد در این صورت اگر چه افی در آن نیست لکن قضا صوم لازم است **چهارم آنست** که آن مضطر چنانچه  
سحب بوده باشد خواه وضو بچهار نماز نافله بوده باشد یا بچهار تلاوت قرآن یا بچهار بیون در تعبایست و بی اختیار  
از حلق او یا باین رفت این قسم هم مثل قسم سیم است قضا صوم آن روز لازم است **چشم آنست** که مضطر بچهار وضوی نماز و نجو  
باشد خواه نماز نافله او را بوده باشد یا قضا صوم آن و در آن قضا صوم بی اختیار بچهار او فرود رفت در این صورت  
صوم آن روز واجب نیست و ظاهر اینست وضو بچهار نماز واجب چنین باشد اگر چه نماز نافله باشد یا صلوئه منوره و  
باشد **سوال** هرگاه صام نظر کند بچهار و نظر کردن او باعث انزال شود قضا و کفاره بر آن **لازم جواب** این مسئله مضطر  
بچهار صورت میشود و هر یک قضا و کفاره در بعضی از صور محل تا ابل نیست و از بعضی محل است تفصیل بمقام  
مقتضی اینست که گفته شود **صورت اول از صور مضطر آنست** که گاهی عادت او این بود که هرگاه نظر میکرد بر آن  
مثلاً باعث انزال او میشد و مع ذلک در حال صوم شهر رمضان نظر کرد و در عین نظر کردن قضا انزال هم داشت  
در این صورت قضا و کفاره هر دو لازم است فرقی در این مقام از حیث لزوم قضا و کفاره با این است که کمال باشد یا  
باشد یا نباشد اگر چه در صورتیکه بخرام باشد نفوذ با عدم تمسک است آن که در عین وقت آن باشد و بود **دوم آنست** که  
بود که نظر کردن موجب روزه و ماه رمضان نظر کرد و لکن در عین نظر کردن قصد انزال نداشت و نظر کرد و انزال  
انزال نباشد  
و در عین وقت در این صورت نیز قضا و کفاره هر دو لازم باشد باشد و در صورتیکه نظر کردن با اختیار و اراده او بوده باشد بلکه نظر  
اغتناب میکند که گفته شود این با اتمام مسنگ از قصد انزال نشود پس قضا و کفاره هر دو لازم بود و بود **سوم آنست** که  
که هر وقت نظر کردن میکرد انزال میشد و در صوم رمضان نظر کرد و انزال شد لکن نظر کردن با اختیار نبود چنین اتفاق افتاد

که نظر او بزوج افتاد و انزال شد ظاهر آنست در این صورت قضا و کفاره بچهار باشد خواه صیغه نفال او باشد  
**چهارم آنست** که در انزال نباشد و لکن در نظر کردن قصد انزال کرد یعنی نظر کرد بچهار انزال شدن و نظر کرد و انزال هم شد  
این صورت هم ظاهر اینست که قضا و کفاره هر دو لازم باشد ظاهر اینست که نفوذ میان حلال و حرام نبوده باشد  
آنست که نظر کرد و در صورتیکه متاد و در انزال بود و قصد انزال هم نداشت لکن اتفاق افتاد و انزال شد ظاهر اینست که  
صورت قضا و کفاره بچهار لازم نبوده باشد **ششم آنست** که نظر کرد و باعث و اعلی بر نظر کردن انزال بود یعنی نظر  
کرد که انزال او شود و لکن نشد در این صورت محل اشکال است نظر باینکه استقامت در وقت مجرب است و استقامت  
بنت طهارت از اینست که بنت منافی و محال است صوم نداشته باشد و معلوم است که صوم عبارت از استقامت  
و استقامت است از طلوع فجر صافی تا غروب از حد کف نفس از جنب شدنت مثلا مغروض اینست که در بعضی  
قصد مجرب است از اجزای نماز شهر رمضان نموده و مشخص است کف نفس از جنب شدن مستلزم بنت عیم  
چنانست پس بنت در صورت مغروض متعلق شد به بنت به جنب شدن پس استقامت بنت شفی شد تا این  
باشد قضا صوم لازم باشد مثل کسی در صوم ماه رمضان قصد اکل نمود و لکن اکل نمود و بکار عادت اعتیاد  
در مثل این صورت امتناع بقضا است لکن کفار هر دو نیست اگر چه اعتیاد عادت کفار نیز نیست و چون کفار هم  
شد باینکه بنت انظار را با مفسر است یا نه مناسب آنست که اشاره شود بکلمات در مثل پس بگویم کلام اختلاف کرده اند  
مسئله **قول اول آنست** که قضا و کفاره هر دو لازم است و این قول ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح **قال فی الحاقی**  
ان مثل الاکل والشرب ای ان او عزم علی ذلک قصد صوم و لزمه القضا بصیام یوم و الکفار به من کل یوم فی عین قیامه  
او صیام شهرین متتابعین او اتمام ستین سیکنا **دوم** مقابل قول اول است یعنی قصد فعل مضطر موجب بطلان صوم نیست  
فلا یجب علیه القضا و الکفار **ابن قول شیخ طوسی قال فی الخلاف** اذا نوى فی انشاء الصیام ان یفعل ذلک الصوم اتم  
علی ان یفعل ما یافی الصوم لم یبطل صومه ای ان قال و لیکن ان نوى قضا الصوم قد نوى ان یفعل ما لم یفعل و انی یفعلها  
و یفعلها فی جملة من جملة ذلک کان علی الذلک **قول ثالث تفصیل است** باینکه قضا و کفاره باینکه قضا صوم  
انروز واجب کفار و در عین وقت اعتیاد باشد در عین وقت انزال شد و در عین وقت انزال شد و در عین وقت انزال شد  
فان یسیر بنزله ششم شود ششم **اول آنست** که کسی متاد و بود و باینکه هرگاه استقامت صوم بچهار باشد یا باعث















توقف مطلقاً است نه اختیاری باشد چنانچه **آیه** که بعد از اطلاق فقر مطلق مذکور از حیض پاک شده است این متنبیه  
بدر صورت میشود و **کلیه** **آیه** که علم هم رساننده که آن نقایض از فقر بوده **دوم** **آیه** که علم هم رساننده که  
در جایی بخیر پاک نبوده است و حصول نقایض از اطلاق فقر شده **سیم** **آیه** میگوید که قیاس بعد چون باشد تحصیل ثبوت  
احتمال میدهد که نقایض از اطلاق فقر شده چنانکه احتمال میدهد بعد از اطلاق فقر شده در قسم اول ظاهر این است که صریح  
و لازم بوده باشد همان وقت ثبوت صوم در قسم ثانی ظاهر این است که صوم واجب نباشد نظراً بیک شرط واجب  
صوم بلکه صورت آن خود از حیض است و در مجموع خدا معروض این است که این ضعیف در اول جزء ندارد و بعضی آورده پس  
معاذ من است در جمیع اجزای ندارد و خالی از حیض نبوده و شخص است از نقایض شرط مسلم است و مشروط است اما کون آن  
بل الصیحه مشروط باینکه تبدیل علیه مضایفاً مطابق الاصحاب **الصحیح المروی فی الکافی عن الجلیبی عن مولانا**  
**الصالح** قال سالت عن امرأة دعت الطهر فی اول النهار من شهر رمضان وتغسل ولم تلطم فی تقصیر فی  
ذالک قال نظر فی ذالک الیوم فاما نظرنا من التعم واما قسم **سیم** یعنی صیغه بعد از اطلاق فقر مطلق تحقق  
نقائض لکن احتمال میدهد که این نقایض از اطلاق فقر تحقق شده باشد چنانچه احتمال میدهد بعد شده باشد چنانچه  
احتمال بقای حیض و عدم حصول نقایض تحقق این است که حکم شود که نقایض بعد از اطلاق فقر شده باشد بنا بر این صریح  
واجب نخواهد بود میگوئیم احتمال بقای حیض و عدم انقباض و مقتضی این است که تحقق نقایض از انقباض شده باشد  
بنا بر این صوم لازم خواهد بود لیکن الاستدلال بعد از الوجوب بالیقین المذكور به بنا علی ان المفروض چنانچه  
الطهر فی اول النهار و هو معرض ان یكون منقوض بحصول النفا بعد الانقباض لایم لایم الغالب هو ان فی ذالک یحتمل  
تقصیر و کما تجوزت الاستفصال الانظار فی کلا التفسیرین سیما بعد کون الغالب عدم تحقق حصول النفا بعد الانقباض  
نقلاً و کما علمت و بعد کون عدم وجوب الصوم علیها مستحباً **و اما سئوال** از ترک مستحاطه است باجنب  
میگوئیم این نیز منقح حایض است یعنی شادک و صیغه لغت هر دو نامیت است اما مشاکرت **جس** از این واجب است  
که هرگاه استحاضه که موجب غسل باشد در شب هم رسید لازم است غسل کرده باشد مثل جنب و در صورت  
احتمال بغسل یا ننگن آن را در روز باطل و قضای آن لازم است و اما لغت مخالف پس یکی از این نیست لزوم کفاره است  
که بر جنب و در صورت احتمال بغسل بعد از نقایض کفاره هر دو لازم نبوده و ظاهر این است در استحاضه کفاره

الم

لازم باشد و وجه دیگر در حدوث وراثتی خدا رحمت باین معنی که هرگاه که در اثباتی و در حاجت بهم رسید بطرفی فساد  
اگرچه قبل از نظریں بوده باشد غسل در این صورت شرط تحت نیست لکن استحقاق غسل نظر باینکه یا در یکی از اصحاب  
ظاهر میشود یعنی نیست بلکه غسل در نهاد ما موجب شرافت صوم میباشد پس افعال غسل در نهاد ما موجب بطلان  
صوم نخواهد بود و مستحاضه بکلمات افعال بنفس در جنب نظر فرض مذکور **قال فی المسألة** و متى طهرت المرأة  
من الحيض والنفاس ثم استأملت وصامت ولم تفعل ما تفعل النساء فاعتكاف عليها قضاء الصوم **و فی المسألة**  
**في كتاب الطهارة** اذا فعلت المستحاضة ما يجب عليه في الاعتكاف لم يجز له الوضوء لم يحرم عليها شي مما يحرم على النساء  
و كذا لزوجهما و طهرتا و متى صامت لم يجب عليها القضاء الا في ايام الحيض و استلم تفعل ما يجب عليها و صامت **فقد روي**  
**الصحابان** ان عليها القضاء **و في كتاب الصوم** منه و المستحاضة اذا فعلت من الاعتكاف ما لم ير منها من يجزى في القطن  
و الطرقة و يجزى في الوضوء و صامت مع صومها الا ايام التي يكلم لها بالحيض فيها و متى لم تفعل ما تفعل النساء المستحاضة وجب عليها  
قضاء الصلوة و الصوم **و في باب النفل** حقيقة الصوم في قدة العزم على كراهية امور مخصوصة في زمان مخصوص  
لكن ذاك مصلح مخصوص به المكلف مباح و لا الامور التي يكون كبرها بها يكون المكلف صائما الاكل و الشرب و الاذن  
و البلع و استنزال المني و الكذب على الله و على رسوله و على احد الانبياء من آل محمد و النصب على الخليفة و الاستحسان  
و الخيانت و الخافس و النفاس في الاعتكاف المستحاضة الى اوساط الحيض و التقى و السجود و المقد و التمسك بطرفي الاذان  
و الوقوف في العبادة المتكاتف **و في السراير** بعد الحكم بوجوب الاعتكاف التفت و غفر للمستحاضة باذا فقط فان  
لم تفعل ما وصفنا و صامت و صلت و جبر عليها اعادة صلوته و صيامها و لا يكمل لزوجهما و عليها **و في الجاح** ذاك ان  
ام الاستحاضة يسير لا يظهر على القطن كان عليه الوضوء في صلوته و تفعل عقبة جافصل فان اخرته بطلان استحاضة  
غربة و تغيير القطن و الطرقة و ان طهر عليها فاعلمنا مثل ذلك و غسل و اداء صلوته الفداء و ان طهر و رشح على القطن  
فعلها ذاك من غسلين يظهر و العوض نجس بها فو تنظير و تعجب العوض فبغزة فلهذا يغسل المنزلة و الغشاء  
مثل ذاك و هي اذا فعلت ذاك يحكم الظاهرات و هي رخصة فلا يصام عليها لا بوجوب القطن و كبره و له و قوله  
الكنية و بكل المزوج و السيد و طهرتا فان لم تفعل كان التبت و الزوج جبراً عليه و متى صامت و لم تفعل الغسل  
فتفت الصوم **و في المسألة** عذوب علاننا اجمع ان الاستحاضة حدث فخطئ الطهارة بوجوده فجمع الايمان بالادلة































































مباح بود و نه بر آنکه او را در گوشت یا پوست یا چربی شخص ذبح با نانی اجرت جاری نیست لکن اگر فقیر بوده باشد او هم  
فقرا و ادا آن با ضرر ندارد و اما حلق یا تقصیر بر آنکه بعد از آنکه نافع از ذبح محسوب است باین که حلق یا تقصیر  
با چیزی از نافع یا از ضرر جدا نماید و نیست باید در صورت سر تراشیدن که من سر تراشیدم بجهت آنکه سر تراشیدن  
در حجت الاسلام چنانچه بر من واجب است عزت الی الله الوقت موقوف بر سر تراشیدن میکند و اگر تقصیر نماید بجای سر  
تراشیدن تقصیر را نیست بنماید لکن احوط آنست که اگر نفعی بوده باشد یا بدی بری در مو بوده باشد بجهت دفع شیش یا  
لیک شلی آنکه من بوجهی بنماید یا خند اختیار سر تراشیدن نماید و عقول از سر تراشیدن بنماید و آنیکه مذکور شد  
حق مرد است و اما در حق زنان در حق متین تقصیر است و در وقت که مسی کفایت کند لکن احوط آنست که در احوط  
تقدیر سر انگشت انداخته و بعد از بعضی تقدیر و تقید را همین دانسته اند اگر اعمال این نماید احوط خواهد بود  
و دست سه می سر را در منی و من نماید در حجت خود یا منزل خود و بعضی از اهل فن شعر را در منی واجب دانسته اند و احتیاطا  
این سه ترک دنی نماید و دست است و در وقت موقوف بر سر تراشیدن ابتدا بر چینی سر بگذارد که **بسم الله الرحمن الرحیم** بگوید  
و در ایام الفیه دست است بعد از سر تراشیدن یا خن را بکشد و بچین شارب به چند بعد از آنکه حلق یا تقصیر موقوف  
بر حالت در حال احرام بر این شخص حلال میشود مگر خطره و نهان لکن اولی این است که لبس محظوظ و مستر را نسی نماید مگر  
فرائض از طواف حج و سعی بین الصفا و المروه بعد از آنکه نافع شد در روز عید اضحی از عبادات منی که عبارت است  
دری حیره عقیده و ذبح یا کثر حلق یا تقصیر بوده باشد لازم است که عود نماید بیکه اولی آنست که تسبیح و دعاء نماید و بعد از آن  
و اگر تاخیر نماید تا فرای آن روز جایز خواهد بود و احوط آنست که از روز نهم تا روز دهم تاخیر نماید بعد از نمودن بیکه بعد از  
آنکه بر مسجد الحرام رسید دست است که بر مسجد بنماید یا بنشیند و این دعا بخواند **اللهم استجب علی التائب و استجب لیتوبه**  
**لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ بک من الهم الحاضر و الهم الغابر و الهم العاجل و الهم الآجل و الهم الباقی و الهم الباکی و الهم الباکی**  
**والله اعلم بالصواب** و اگر کسی که از این تلبیض عفو کند و بچیزی من آن را بر شک مطلق  
بسی نماید از حجر الاسود و دست خود را با آن ناله و بر دایره و اگر ممکن بود و باشد بهیچان آن دست با آن ناله دست  
خود را بپوشد و اگر این هم ممکن نباشد بواجب بجز الاسود یا بنشیند و بگوید که در طواف مروه مذکور شد بگو از آن وقت  
بست طواف حج نماید و این کلام من طواف حجت الاسلام حج تمتع را بعلی مبارک و واجب قربت الی الله آنوقت شروع نماید بطن

نیکو که هرگز نشد سی ناله که در غرض و غرض بعلی آورد و میباید و نیکو که بگوید **اللهم صلی علی محمد و آله** و بجهت آنکه  
بعد از آن وقت بوقت طواف میرود بتمام حضرت ابراهیم در آنجا که در رکعت نازل طواف حج را بعلی آورد و دست در رکعت  
ناله طواف حج قطع نماید بعد از آنکه در رکعت ناله میرود و حجر الاسود را بپوشد و حجر الاسود را بپوشد و اگر ممکن بوده باشد و عقول  
جز الاسود یا بنشیند و بگوید بعد از آن برود بجای صفا و مروه و سعی بین الصفا و المروه را بعد از دست بعلی آورد  
همان کلام که در مروه قطع مذکور شد بعد از تمام بوقت طواف منی مطلق بر آن شخص حلال میشود بعد از عبادت از صفا و مروه  
داخل مسجد الحرام میشود و دست طواف نما را بنماید بعد از آن شروع نماید بطن آن نما همان کلام که مذکور شد بعد از آن  
از بوقت طواف آن نما میرود بتمام حضرت ابراهیم و دست در رکعت نازل طواف نما را میکند از آن وقت در رکعت  
بعلی مبارک و در این محل ثلث است که زمان بزرگ آن حلال میشود پس در این وقت حج عمرات در حال احرام بر  
آن شخص حلال میشود و اما حرمت تعبیه یا با حیات آنست بسبب احرام بلکه با حیات رگون در حرمت است بعد از نافع از  
طواف نما و در رکعت ناله آن حلال میشود بجهت بقاء آن و در می حرات ثلث و در شب یا در نهم است میکند که من  
احشای را در این مقام موقوف است منی است بتمام بجهت واجب بودن آن بر من در حق متین قربت الی الله است پس شب و روز  
آن نما تا صبح بعد از ادا فی فیض فخر واجب است در آن روز و می حرات ثلث نماید اول لازم است شروع نماید  
بر می حره اولی که اقرب حرات است بشروع بعد از نماست بیکه واجب است که در می نماید بوقت حدود سنگ و بر کوه  
در می همان کوه است که در می دور تر مذکور شد که در استقبال که در اینجا منتهی است که در بقیع نموده در می حره نموده  
بعد از نافع از در می حره اولی در می حره وسطی نماید بهیچان که مذکور شد بعد از نافع از در می حره دوم در می حره عقیده  
که اقرب حرات است بیکه نماید بوقت حدود سنگ و مروه و وقت این در می از طلوع خورشید تا غروب لکن اولی اینست  
که از اول تاخیر ننماید و در شب و روز نهم نیز وقت ماندن در منی نماید همان کلام که مذکور شد این شب تا قبل از غروب  
قریب غروب نماید و در روز نهم نیز بگوید که مذکور شد در می حرات ثلث نماید و هرگاه در حال احرام اجتناب از تعبیه  
و زمان نموده باشد جایز است در روز و از نهم بعد از ناله عود بیکه نماید بطن بیکه کلام نماید از منی بیکه قبل از غروب  
و اما هرگاه نماید تا غروب لازم است در منی شلی که یک و الا حرام اجتناب از تعبیه و زمان نموده باشد بر این  
لازم است شب نهم تا غروب یا تا روز و روز نهم نیز در می حرات ثلث نماید همان کلام که مذکور شد و در این وقت از







































اذا طهرت فمحيض فان طهرت فمحيض عددة وان اشتبه بدم القرح وان كان خارجا من جانب لايسر  
 فهو دم حيض والشفرة او الكدرة في ايام الحيض او فيها ان يكون حيضا فهو حيض وفي ايام الطهر طهر اذا رأت الدم  
 انقضا تسع سنين ولم يشبه عينا او شبه وكان يحكم بالحيض تركت الصلوة والصوم ولها اربعة احوال احدها  
 ان رأت ثلثة ايام متواليات ثم ينقطع ولا تراه بعد ذلك الى انقضا عشرة ايام **والثاني** ان ينقطع الدم ثم ينقطع  
 قبل انقضا عشرة ايام **والثالث** ان تراه يوما او يومين ثم ينقطع عنها ولا يرد **والرابع** ان ينقطع يوما او يومين ثم  
 يعود قبل انقضا عشرة ايام بمقدار ما يجتمع ثلثة ايام فالاول لم يرها ان تنقطع عن الحيض في الايام التي رأت فيها الكدرة  
 ثم تنقطع **والثاني** ان كان الدم حيا والطهر التخلل بينها جيفا والثالث يكون دم فساد ويجب عليه قضاء الصلوة والصوم  
 والرابع يكون جميع عشرة ايام حكم بالحيض في احدها **والرابع** ان ينقطع ثلثة ايام متواليات او ثلثة  
 عشرة ايام وان توالي ثلثة ايام ثم تعبر الى عشرة فالحكم حيض **فقال في المختار** لو رأت الدم ثلثة ايام ثم تنقطع  
 فهو دم حيض لم يطل ثلثة ايام رأت قبل العاشرة فانقطع عليه فالحكم حيض كذا ايام والنفس المتخللة بين الدمين  
 اذا لا يكون الطهر اقل من عشرة ايام بخلاف ذلك من عدا اتم الحركة في هذا المطلب التي لا يرد **والثاني**  
**انها اذا رأت الدم في ثلثة ايام ثم لم تراه الى اليوم العاشر فانه ينقطع** بعده بمحكم بانها حيض في مجموع  
 العشرة ولو في ايام النفس **والاستدلال** بالصحيح المروي في **عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر** قال اذا رأت المرأة  
 الدم ثلثة عشرة ايام فهو من الحيضة الاولى او قوله فهو من الحيضة الاولى يومين الى عدم القسالى الدم واطلاق  
 مشتمل على الكلام **ويروى كما لا يخفى** ان قوله قبل العشرة وان كان ظاهرا عدم شمولها اذا رأت الدم في نفس  
 اليه شر كل في الحديث بشدة اليه وهو قوله وان كان مبداء العشرة فهو من الحيضة المستقبلة مضافا الى امكان حمل  
 الصدر على ما يكون خلافا لما رأت في يوم العاشرة ايضا فان بين المراد بين انقضا عشرة ايام يكون التحديد بالافراد  
 الى روية الدم ويكون ذلك قربة على جهة التقدير واطلاق يقتضي الحكم بالحيضة ولو في ثلثة ايام في جملة العشرة كل  
 هذا يكون الاستدلال في محل الكلام بالاطلاق والحقى كما لا يخفى على اولى النسخ **وطالب** **وم** **است** **جنا** **يحي** **صم**  
 جلوة مشروطة بكونها اربعين سب طواف بس طواف وصال حيض نحوها يرد بمحكمه وان لم يرد  
 فاعده عليه او اعاده كجس على جميع احواله فخره بالحيض يتوان ايتان فخره كطواف وصاله وان وصله احرام وابتدأ مطلب

اذا طهرت فمحيض فان طهرت فمحيض عددة وان اشتبه بدم القرح وان كان خارجا من جانب لايسر  
 فهو دم حيض والشفرة او الكدرة في ايام الحيض او فيها ان يكون حيضا فهو حيض وفي ايام الطهر طهر اذا رأت الدم  
 انقضا تسع سنين ولم يشبه عينا او شبه وكان يحكم بالحيض تركت الصلوة والصوم ولها اربعة احوال احدها  
 ان رأت ثلثة ايام متواليات ثم ينقطع ولا تراه بعد ذلك الى انقضا عشرة ايام **والثاني** ان ينقطع الدم ثم ينقطع  
 قبل انقضا عشرة ايام **والثالث** ان تراه يوما او يومين ثم ينقطع عنها ولا يرد **والرابع** ان ينقطع يوما او يومين ثم  
 يعود قبل انقضا عشرة ايام بمقدار ما يجتمع ثلثة ايام فالاول لم يرها ان تنقطع عن الحيض في الايام التي رأت فيها الكدرة  
 ثم تنقطع **والثاني** ان كان الدم حيا والطهر التخلل بينها جيفا والثالث يكون دم فساد ويجب عليه قضاء الصلوة والصوم  
 والرابع يكون جميع عشرة ايام حكم بالحيض في احدها **والرابع** ان ينقطع ثلثة ايام متواليات او ثلثة  
 عشرة ايام وان توالي ثلثة ايام ثم تعبر الى عشرة فالحكم حيض **فقال في المختار** لو رأت الدم ثلثة ايام ثم تنقطع  
 فهو دم حيض لم يطل ثلثة ايام رأت قبل العاشرة فانقطع عليه فالحكم حيض كذا ايام والنفس المتخللة بين الدمين  
 اذا لا يكون الطهر اقل من عشرة ايام بخلاف ذلك من عدا اتم الحركة في هذا المطلب التي لا يرد **والثاني**  
**انها اذا رأت الدم في ثلثة ايام ثم لم تراه الى اليوم العاشر فانه ينقطع** بعده بمحكم بانها حيض في مجموع  
 العشرة ولو في ايام النفس **والاستدلال** بالصحيح المروي في **عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر** قال اذا رأت المرأة  
 الدم ثلثة عشرة ايام فهو من الحيضة الاولى او قوله فهو من الحيضة الاولى يومين الى عدم القسالى الدم واطلاق  
 مشتمل على الكلام **ويروى كما لا يخفى** ان قوله قبل العشرة وان كان ظاهرا عدم شمولها اذا رأت الدم في نفس  
 اليه شر كل في الحديث بشدة اليه وهو قوله وان كان مبداء العشرة فهو من الحيضة المستقبلة مضافا الى امكان حمل  
 الصدر على ما يكون خلافا لما رأت في يوم العاشرة ايضا فان بين المراد بين انقضا عشرة ايام يكون التحديد بالافراد  
 الى روية الدم ويكون ذلك قربة على جهة التقدير واطلاق يقتضي الحكم بالحيضة ولو في ثلثة ايام في جملة العشرة كل  
 هذا يكون الاستدلال في محل الكلام بالاطلاق والحقى كما لا يخفى على اولى النسخ **وطالب** **وم** **است** **جنا** **يحي** **صم**  
 جلوة مشروطة بكونها اربعين سب طواف بس طواف وصال حيض نحوها يرد بمحكمه وان لم يرد  
 فاعده عليه او اعاده كجس على جميع احواله فخره بالحيض يتوان ايتان فخره كطواف وصاله وان وصله احرام وابتدأ مطلب











طواف مشاهیر این است اتفاق بود باشد نظریه یک طواف نساذا فقها واجب غیر مکن میدهند و داخل  
 باز آمدن واجب مشایخ میدهند و لکن در میان طواف حج محل خلاف است **قال الشيخ الطائفة** فی المسألة من غیر  
 الی طواف النساء آن زکوة و جزی که آن علیه الفضا فان لم یکن من الرجوع الی مکة جاز ان یأمن برب طوافه فاذا  
 طاف النایب عن صلت النسا قال فی سب فی ذلک الفظة والذی رواه علی بن جعفر عن ابيه قال سالت عن رجل نسی  
 طواف الفریضة حتی قدم بلده و لم یأت النسا کيف یضیع قال یبیت بعدی ان کان ترک فی حج وان کان ترک فی غیره  
 به فی العرة و لکن من بطول عنه ما ترک فی طوافه محمول علی طواف النساء لان من ترک طواف النساء ما جاز ان  
 یمتنع غیره مقامه فی طوافه لا یجوز فی طواف الحج و هذا الکلام من صحیح علی ان جاز ان لا یستأنف فی طوافه قال فی التذکره  
 الطواف لکن من ترک ما علیه البطلان و لو ترک ما سوا قضاءه و لو بعد المکة فان شذرا العود استأنف فیه و فی  
 ترک الحج او المستوفی طواف النساء لم یکن له وجوب علیه العود مع المکة لتطوف فان لم یکن امر من بطول عنه  
 طواف النساء فاذا طاف النایب عن صلت النساء و لم یأت فی طوافه فیه و لیه بعد مکنه تحقیق **الحال المستند**  
 ان يقال هو صور الاولی ان یكون قد ترک طواف الحج عاده و الکلمه فی ان یکن من الاتیان به فی ذلک ان اذا  
 نکل من الاتیان به فی طواف ذی حجه واجب علیه و انک یضیع حج عند الاتیان به و لا یجوز من السی و غیره و یندر و ان لم  
 یکن مکه اذا خرج الشکر کل بطلان **سؤال** هرگاه زید استطاعت داشت و ذلت شد و حال یکو مشروده سال دارد  
 در روز و جماعت آیا بر او حرج بود و حرج واجب است که حج از برای او بکند یا نه و مفروض این است و حجت هم مکه است  
 آن روز و جماعت اگر واجب شد که حج بکند از برای او آیا و حرج بکند یا و الله او یا حکم شرعی هر گاه چنان فرماید و این  
 بر فرض تحقیق استطاعت و لزوم حج و عدم ادای حج البتة لازم است از اصرار و اگر وجهی خارج نماید خواه و خواه  
 نماید یا دفتر لکن ادای این است که هر یک متصدی میشوند یا ذل و اطلاع حاکم شرع بوده باشد **سؤال** سایه بر سر زن  
 که در حال احرام منع فرموده از نسبی که در خیمه هم نشویند آن قراه گرفت یا نه و اگر که ما شهادت کرده و طاهر یا چیز دیگر و سرست  
 و او را کفاره لازم شد اگر عاقله یا غیره را بر دارد و دفعه دیگر یا زبر سر کند و کفاره که در پیش و یا **سؤال** و اگر وقت  
 در روز و سایه بر سر حرام است لکن نفسان و حجه منسوب نیست و اگر که مضطر شود در سردا من سردا من می نماید  
 کفاره و میباید و تحقیق بر او اشکن عاقله و سر کند اشکن همان لایق در صورتیکه فصلی طول نشود و همچنین است و ادای

المرء

در سردا من میباید و حجت مستور بودن و اس طول کشیده باشد ظاهر این است موجب نکر کفاره نشود و اما هرگاه در  
 در زمان مستور بودن تحقیق شده باشد یا فصل طویلی یا بن کثرت نوزن سردا بر شدن آن یا نایب تحقیق شود و او را  
 کفاره است **سؤال** هرگاه زید که مضطر نیست فراموش کرده است طواف نسا را بمن میباید و در روز و جماعت  
 و هم ذی حجه یا طرش می آید که حج نسا را فراموش کرده است آیا باید استأنف یا نه سال و یک حج او حج است یا نه  
 احال او حج است یا نه جواب فیما بین طواف نسا یعنی طواف نسا را فراموش کرده باشد در روز و جماعت و هم ذی حجه  
 مستور شود همان روز و طواف نسا را بمن می آید و حج او حج است و حجه بر او نیست فی اشکال و هو العالم **سؤال** اگر کسی که  
 از بلاد جدید به نیابت و حج بکند مضطر را و او را سفر فراموش است میباید آیا برایشان واجب است ایشان را بر عهده نماید  
 یا نه جواب اگر چه درهم و کلمات جماعه از فقهاء و فتوا ان الله هم مقام عدم وجوب میشود قطریه و لکن عهده و انقسام  
 فرموده اند بر عهده و تحقیق بها و فرموده اعطه مفروض اهل مکة است و عهده متحقق بهایض با نیست قال فی الشرح  
 یقسم فی اثبت بها و مفروقه و الاولی بکجب علی من یس جاز فی المسجد اطرام الی ان قال و المفروقه بلزم جاز فی المسجد اطرام  
 لکن ظاهر این است که واجب بوده باشد و المستند فی الوجوب علوم المستند فی **الشیخ المروئی** فی فی عن معاویه بن  
 عن ابی عبد الله قال العرة واجبة علی الخلی بنزله الحج علی من استطاع لان الله عز وجل یقول و اتوا الحج و العرة بقدر  
 انما ترون العرة بالحدیث قال قلت لکن فی شخ العرة الی الحج و یکره لک عن قال نعم و المراد من قوله من استطاع  
 الاستطاعة العرة الی الحج و یکره لک عن اذا نظر من **سؤال** ان السائل اعطه وجوب العرة علی ان فی ایامه لکن  
 الدال علی **السؤال** ان العرة المتعین بها بل یكون تجزیه عن العرة المفروقه ام لا و فرموده علیه و اعاب باحسان  
 مع الاتیان بالعرة المتعین بها لیکون الاتیان بالعرة المفروقه بل یكون التمتع تجزیه عن العرة و وضع سن فی الدال علی  
 المرام **الشیخ المروئی** فی فی عن الخلی عن ابی عبد الله قال اذا استمتع الرجل بالعرة فقد قضی ما علیه من فريضة العرة  
 وجه الدال هو ان العرة المتعین بها غایبی فی حق النایب و قد حکم فی ذلک الحدیث بان الاتیان بالعرة التمتع  
 بها یسقط ما علیه من العرة المفروقه و لا لازم منه وجوب العرة المفروقه فی حق النایب فی ایامه لکن یحتمل فی ذلک  
 المسجد اطرام ان قلت ان النایب قد فی بالعرة التمتع بها و لکن مسقط عن العرة المفروقه فی حق النایب لکن  
 فعل النایب لکونه نایب عن المتعین عند ترتب العرة عنه بالاضافة الیه بالیسر الی النایب و المفروض انه















کتاب الجلسا و سوال هرگاه کسی شمشیر برهنه در دست دارد و در یکسی دیگر میآورد یا در اجابت  
 آن کسی هم برگردد بان شمشیر دار که در حق ضرر را از خود بکند که شمشیر او را بگیرد یا جوب او را رد کند **جواب**  
 در صورتیکه شخص شده آنکس که شمشیر در دست دارد و او را در قتل این شخص دارد هرگز که ممکن بوده باشند  
 میتوانند در حق ضرر این شخص را از خود کرده باشند



**کتاب الکفاره** سوال هرگاه در ده کسی کفاره ماه مبارک رمضان ترا کرده باشد و آن شخص خواست باشد  
که اطعام شصت مسکین کند آیا لازم است که جمیع شصت مسکین غیر متباعد باشند یا اینکه متباعد باشند مضر نیست **جواب**  
در صورتیکه کفاره از سادات باشد چه از اشتراک سادات نیز در اطعام بل اختصاص ایشان با اولی اشکال است  
و هم چنین در و فیکل خمس کفایت مؤنه يوم و لیل ایشان نمکند هر چند کفاره غیر سادات بوده باشد اما در غیر این دو  
مورد پس خالی از اشکال نیست لکن چو از شایر با از اقرب لغو اب بوده باشد هر چند اجتناب اوقاف با احتیاط  
و اقرب بسبب بجا است سوال هرگاه بر ده شخصی فضا و کفاره ماه رمضان لازم آید و بر ادای بیچک از کفاره  
مفرقه قادر باشد بکثرت فقر و خصوص عشق و فقه و اطعام شصت مسکین و بکثرت مرض و خصوص صوم شرین متناهی  
حکم آن شخص در این حال چه نسب خواهد بود **جواب** در صورتیکه ممکن از ادای بیچک از کفارات ثلث باشد ظاهر  
حصول امثال است بصدق بقدر امکان لکن احاطه انعام صیام عشر يوم است بر ادای بیچک باشد و اگر ممکن باشد  
بهر وجه باشد استغفار نماید **سوال** آیا تواند کسی که کفاره شش روز ماه رمضان بر فردا بوده باشد شصت  
مسکین را ابتدا کند و بک کفاره شش روز بعد یک دفعه و اقل واجب کفاره چه قدر کند مست و آیا بان خوردن  
و ادای واجب است یا به بر تقدیر لزوم چه قدر باید بد **جواب** سوال شش روز چند است **اول** اینکه هر مسکینی  
و نقد واحد و یا ده از کفاره یک روز میتواند داد و یا از نظام این است که میتوان ثانی آنکه اقل واجب چه قدر است  
ظاهر این است که کفاره کفاره هر روز یکدی که عبادت از جهاد و یک برتر است میتواند نمود پس هرگاه ممکن است  
بودن برتر در صورت مسطور بهر مسکینی هر چند یک دفعه باشد تسلیم نماید امثال ماضی میشود انشاء الله تعالی  
اگر و ادای آن و خوش و واجب است یا نه ظاهر عدم وجوب است لکن احتیاطا با امکان در اول است **سوال** زن  
مستعد خون دید که چون آن بعلت حیض ردم آن روز و مسلم نیست و بعد از چهار روز منقطع شده و عسل کرده و در روز  
روز ششم با او موافق نمود و بعد از آن خون ظاهر شد و ششم و هفتم خون میداد و بعد منقطع شد و در روز هشتم نیز  
موافق واقع شد و بعد از آن نیز خون دید که در یک جمیع شده و نبود با در صورتیکه کفاره بر روز واجب است یا نه در صورت  
اجاب بصفه راجع و بنا بر مطلق مسکین بپایان شد هرگاه نخست ترا فقره مسکین یا پول بسیار بدو چنانست و در کفاره و ادای آن  
عدالت و بر کثرت آن شرط است یا نه بصورتی که میتوان داد یا نه **جواب** در صورتیکه در مصلحت و در آنجا حیض شد مست کفاره اولی آن است







مبارک را اجمال کند تا ماه مبارک دیگر برسد کفار و آن چه قدر است و با رسیدن مهال دوم آیا کفار و ثانی هم چنان  
 میشود یا نه و ترک و نه در محبت را چه قدر بخواند با وجود اجمال بودن در مسند چه صورت دارد و در حدیثی که آنرا میگویند  
 یا نه چو است کفار و اجمال در صفای ماه مبارک در رمضان یک تمدن کند مست و مقداره از قرار پنجاه روزان شاهی  
 که عبارت از شش من شاهی بسبک شازده عباسی بوده باشد بقدر شش من شغال صیقلی و صد من شغال و نصف من شغال  
 الا شش من شغال علاوه است از حد پس هرگاه در مقام این کفار و پنجاه روزان شازده کند هر چه با زدی هر روز قدر و آن  
 داده خواهد بود علاوه شش من شغال و نصف من شغال لکن احتیاط این است که با زدی هر روز و آنرا  
 باشد که بقدر داده شده من شغال بفت من شغال از حد درم شازده کمتر است عبادت آخری و دقت بقدر سیزده من شغال  
 الا شش من شغال از یک حد درم کمتر است و آنکه کفار و تکرار سال پس اگر چه حکم به وجوب این نیست لکن احتیاط  
 مقتضی رعایت آن است و اما کفار و محلی لغت در مجموع منذور ظاهر این است مثل کفار و ماه مبارک مستحکم است و در  
 نیز است محلی و در ترمذ یا ضیاع و ماه متوالی یا اطلاق منقبت مسکین بوده باشد و این کفار و لازم است اگر چه  
 جابل بوده باشد که کفار و محلی لغت در مجموع منذور این بوده و اما حدیثی باین معنی کسی تعجب خود حد خود باقی  
 عالم که چنین کاری نکند لکن تلفظ بصیغه منموده اگر چه این حد یا نه دیگر در محلی لغت آن کفار و لازم بوده باشد نیست  
 لکن چون عبده بیل با غلانی عالم جلیل خود چنین فرموده محلی لغت خود با عدم مرجع خارجی مناسب است که نیست

**کتاب الامام المعروف بالنسب عن المکره سوال شخصی عیال دارد ایشان را هر چه با خود دین بخواند میخواند**  
 چه باید کرد **اب** در باب امر معروف و نهی منکر لازم است ابتدا با خود دین و ادراک اول بصیحت و تمیز بدو که کیف از غیبت  
 آتی من شازده اگر چه پنج و یک خلق و شدی **سوال** امر معروف و نهی منکر در چه مقام است **جواب** هر کس را که در  
 امر منکر و حرام است و قدرت بر منع آن داشته باشد لازم است منع نماید **سوال** هرگاه طفل غیر مکلف مسکین است  
 قرآن نماید منع آن بر کسی که مطلع شود واجب است یا نه **جواب** بر وی واجب است منع و بر دیگران لزومی ندارد **سوال**  
 هرگاه حاجت نبود در جنب خانه مسلح از نواعت مسجدی نمایند و بطلا و دعا را بکند اندر شد در مسجد و اوقات  
 مسلمانانی که در جنب مسجد میروند چه باید نمود در شب خواب و در روز آداب ایشان قطع نمایند که شب بگذرانند  
 و صبح نمایند که این طریق دشوار نماید یا هر طریق را که رکنند منع نمایند **جواب** چون که در حدیث صحیح از کاشف  
 الامرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام در است که خواب کردن مسجد نبودی و نصایحی بجهت آنکه در محلی  
 آن جای مسجد که از ندیکت اهل اسلام جایز است لهذا اجازه آسان این است که این شخص مسلمان این مسجد را خوا  
 نموده بقبضه آنکه در اینجا بنای مسجدی بکند و اگر خود این شخص با نفرا ده قدرت بنای مسجد ندارد و سایرین  
 اسلام اعانت و امداد نمایند در بنای مسجد و آن مکان محلی نظر باینکه خواب کردن مسجد کفار بکند بنای مسجد  
 در آن جایز است لهذا این شخص میتواند مسجدی بود در آنجا خواب نماید و در اینجا بنای مسجد بکند



کتاب التجاره سوال بان فرایند حکم این مسئله شرطی را که چنانچه زایدی که از اهل خبره است طلای مسکوک و دیگر کلمات  
از قبل شش و پنجاه هیچ معنی شری که اتفاقا بعضی غش و متشن در مجلس لعل آمده باشد بخود اندر دهد و بعد از دو سه روز که نظر  
در معنای خود باشد زاید مذکور مشتری بر طرف خارج ادا نماید که بجز از این مبلغ که ظاهر آنرا بحسب خلک خوب و خوش بیا  
بجز در میزان شش و شصت و قدری از آن را که در دست دارد و چنین است که میگوید که بجز از این مبلغ هیچ از این مبلغ  
نموده و همین که ظاهر است مالک شده بوده ایا در فرض مذکور زاید را میبرد که ضعیف نماید یا ادا می نماید یا نه  
و حال آنکه اتفاقا چنین آنهم هیچک از این معنی شری نشود و جواب اصل را عقود و لزوم است و بعضی ادا می مشتری  
عین ثابت نمیشود و همچنین ثبوت شش و شصت شایع است که بعضی ثبوت در کل نمیشود بلکه ثبوت آن با اعتراض فائز  
که با هیچ است یا با ناسبت از مشتری و تحدید ثبوت عین با عدم آن بهر یک مقرر نیست و گاه است بهر یک ناسبت  
نمیشود و گاه است که بشود نظر با یک تحدید عین در شریعت نموده است بلکه فقها و اهل عرفان فرموده اند اگر قدر است  
که مسامحه در عرف و عادت میشود عین بان ثابت نمیشود و اگر چنین نبوده باشد نمیشود بنا بر این گاه است که در یک  
نذر است مسامحه میشود در آن مثل آنکه یک شایه بوده شایه گاه است مسامحه نمیشود مثل ده تومان در صد تومان  
یا صد تومان در هزار تومان پس در مورد یک عین ثابت شده حیوان مجرب است با این اعضاء یا مسامحه بخوبی که شده یا  
فسخ آن در نوع مال خود مشهور با این فقها این است که این خیال تصرف مسامحه نمیشود مگر در صورتیکه حیوان  
بوده باشد و مسامحه در متفصل جوی که بوده باشد یا مانی از در و زود و متفصل شده باشد مثل اسب و گاو پس اگر  
محل سوال دومی نیست که مسامحه در آن شود تصرف مشتری تصرف مذکوره نبوده باشد یعنی در فرض خواهد  
بود و اگر ننگی در ثبوت عینی که موجب خیال بوده باشد در محل سوال بوده باشد از راه دیگر صحن ممکن است بان  
آن نیست خواهد بود و خیال را در محل احد ممکن است که گفته شود مسامحه در چنین صورت در فرض ثبوت آن سبب خواهد بود  
و خیال را بیکه مشتری خواهد بود و در خیال را بیکه مشتری مجرب است با این فرض و خطای و انداختن با التفات و چه که هر یک سوال  
این است که مشتری تصرف در مسامحه نبوده با این مشتری متعلق بر فرض خواهد بود و گن تسلط بر مسامحه با التفات خواهد بود و  
قدم معلوم شد در آن خلاصه در مسامحه است و با عالم سوال شخصی بر گاه ملک با یکی و بجز و جن مع حیوان و بجز و جن دیگر  
صرف بغير آن با عدم ملک غیر ظاهر شده و آیا مشتری مطالبه تعزیرات خود را میبرد و جواب در چنین صورت اصلی غش و در کلمات



























[illegible]

یا بدیشان جواب فرمود که مبتدا این خود و این حکم را مستند بدان زمان عالی میفرموده و در بیان اول جمله محال این نظر است  
 اغتنناش فریبی بهم رسیده و حکم را جان فریاد جواب اولادین حقیر میفرموده و قد نام را نه به اسم نمی شناسیم گشت  
 و تا نایبند از آنجی جناب مستدق علی خود اندر خود مستدق اند یا بگردان جعل خود و اندر بر آن مستد یا اشتبا یا لغوه یا اشتباه  
 قوی شده که سید عبداللہ نام گفته که اگر بپند ما کولی اتم با عز و حال است و این مطلب را نسبت با این خود هم شرم است مظهر  
 و این دو معنی از این خبر فرموده و اکل این مرام است قطعا بلکه بعدی از علای شیوه قابل که از اکل قلم و ششم پند اگر چه ماکول  
 اتم باشد نشد و در حالت اختیار علی آنچه تقدیر اند اند فرقی حکم فرموده اند و از استیجاب یعنی سوزانیدن و در این بخش  
 و این حکم شخصی بودن است که پاک باشد بعد از آن مجلس شود ششم پند اگر چه ماکول اتم باشد چندین نیست بلکه اجزای یک کوی اتم  
 حیات باشد از این حیث است که چون پند است یکس است و اما انتفاع از آن خواهد اکل یا غیر اکل مثل استیجاب و سوزانیدن  
 بوده باشد یا جز نیست اگر چه از آسمان بوده باشد یعنی در حکمت مصطفی بوده باشد بجا و بر این چنین مطلبی از غریب  
 زمان و بیایید و در این است بلکه موجب سواخته شدید از اقلین و سموات است لغوه یا کتب یا نه من غصبه و من  
 هو انفس الاله و فاما مملکت فقله الا باو حکم علی اندر حکم و دو سوال دید که را موانع حد و دو اوصاف از فرموده است  
 بعد و بطریق مایه منتقل نموده مبلغ معین و اجزای میوه شده و اندر بعد از نموده و ملک را از قرار صد و نصف بهتر  
 مشتری نداده و اگر آن ملک در تصرف غیر است و در احوال فایده یا منتزعا باج باید ملک را بتصرف شرعی مشتری که به  
 یا نه و در هر یک مشتری بیع را بطرف خودی از ثمن بیع خیار در مدت موعود برید فروخته باشد با وجود آنکه بیع اطلاق  
 بتصرف مشتری نهاده است و در این صورت ایضا باید مذکور قطعی و مایه خیار یا بیع یا بیع بیع است باطل جواب در تصرف  
 دادن بیع موقوف علی چیز مایه بیع نیست بلکه بعد از مایه بیع اجزای حصه هرگاه شرط تاخیر نموده باشد بیع بیع  
 لازم است که تخلیه یا از بیع نموده تصرف مشتری به و قبل از آنکه بیع در تصرف مشتری یعنی در حکمت بر او آید هرگاه  
 از بیع مایه شرطی قطعی یکس منتقل نماید بیع بیع است سوال هرگاه زید و عمرو در خصوص بیع و شریای عقاری فیما بین خود  
 شان بصورت غیره فارسی که مذکور بود فرقه و هم  
 میا چند وقت قیمت ملک را بر او اندر و اندر میبیند مشتری علی گفتگو نموده و فرقه پیدا کرد قدر مشتری از بیع  
 که نقد قرار یافته و بان خاطر جمع نموده و خود را اکتس ملک دانسته بعد از اجزای بیع شرط را در دست ملک بگردانید















کتاب المهرن سوال شخصی بیک ازک از ن خود در شخص همین نموده و مبلغ بیست هشت تومان کا مدت یک سال مرهون را بخرید  
 شهادت تصرف نموده بر این مزبور یا جاریه داده و مبلغ چها موندان و بعد از خریده بیست و هشت و العریه جاری شده بعد از آن  
 مدت یکسال باز بهین پنج ماهی و همین نموده و صاحب شهادت اجاره داده و ماهی یا جاریه کرده که چها رسال و در این چها  
 سال مرهون تصرف را این بوده و هرگز در این چها سال یک ساعت نبوده که صاحب شهادت تصرف نموده و این تصرف  
 صاحب بیست و نه چها سبب خود این است که چون غیر از این حقین شده و اگر این را در این چها سبب و اگر این را در این چها سبب  
 شخصی نموده و این چها سبب خود این است که چون غیر از این حقین شده و اگر این را در این چها سبب و اگر این را در این چها سبب  
 بعد از آن مشغول نموده باشد بر این طایفه این است که چون غیر از این حقین شده و اگر این را در این چها سبب و اگر این را در این چها سبب  
 و از این جهت که این محسوب نمیتوان نموده و اگر مشغول نموده باشد بر این طایفه این است که چون غیر از این حقین شده و اگر این را در این چها سبب و اگر این را در این چها سبب  
 این مبلغ را از جمله بیست و نه چها سبب خود این است که چون غیر از این حقین شده و اگر این را در این چها سبب و اگر این را در این چها سبب  
 و نه امضا و در حق این چها سبب خود این است که چون غیر از این حقین شده و اگر این را در این چها سبب و اگر این را در این چها سبب  
 و اجاره نانی از این بعد از آنک که جواب کلمات فقها در مسئله ثابت و اضطراب داده و بعضی مواضع ظاهر میشود که  
 اذن مرتین را شرط محبت هیچ میدهند **قال فی القواعد** و بشرط فی الملک ان یبذل بیع مع الوقف و الا ان یؤدی بقاء  
 الی خراب الی ان قال و لا یج المهرن بدون اذن المرتین **وفی الشرح** و لا یج مع الوقف من المرتین و لا یج مع الوقف  
 ملک المرتین و لم یکر المرتین لان الحق لا یج و بما ج خلاف و لو باع و لم یعلم المرتین ملک مرتین و لا یج مع الوقف  
 ابطال بیع القرضی لزم الالبطلان **وفی الشرح** لا یج مع الوقف و لم یؤدی بقاء الی خراب الی ان قال و لا یج المهرن الا  
 مع الاذن **وفی تلخیص الاحکام** لا یج مع المهرن بعد الاقراض قبل الاطلاق لانه یمنع من تسلیم شرط ما یندر من ثبوت  
 عن المرتین فان اجازة المرتین مع و در بسیاری از عبارات نقلی جواز شده **قال فی الشرح** لا یج مع الوقف  
 الا باذن الراهن او یکون المرتین و کلاً و کذا العیسی الراهن بعد الا باذن المرتین و لو باع کل متاع من دون اذن  
 صاحب جاز ظاهر الفسخ و الا ان بیع المرتین الوکیل سوال هرگاه کسی بیرون شخصی بوده باشد و درین یکی همین شهادت  
 باشد و دیگر یکی خالی از این و این هر دو در صحت و شخص بیرون نخواهد بود بعد نزاع چها بین ایشان میشود و هرگز  
 نمیکوید و چه را بازاری ملک و این داده ام و طلب کار میگوید بعضی بی این گرفته ام و تقدیم قول مرا فرمایید و در وقت

کتاب المهرن







اولی بوده باشد تصرف در حق خود شرکا بازمیت پس چگونه در حق دیگری جایز بوده باشد اما هرگاه چنین استیفاء نکند  
 در تصرف مسلمی بوده باشد و کیفیت تصرف شخصی بوده باشد فعلی از محمول بر محنت است و بر سایرین حرجی نیست در خود  
 کردن و نیزه سوال عبارت مشترک صفات را اذن اولی یا دخی و اذن می توان شد آیا با اذن ایشان ششلی داشت باشد تا  
 می توان کرد و تا زود انجام می شود و مصلحتی صفا و شرط است **جواب** ظاهر این است که با اذن و صبی یا ولی در حق تصرف  
 و تا زود آن جایز بوده باشد و تا با عدم اذن و صبی یا ولی اگر در دخول در آن مانع نمی شود می تواند بود و باشد مثل  
 اینکه خانه صغیر پیشو که جزئی با نیا داده باشد ظاهر این است چنانچه نداشت باشد و اگر متعلق نداشت باشد بازمیت  
**سوال** ضعیف شوهر او فوت شده یک طفل ترخیص دارد مادامیکه شیرمندی نفقه باکست یا چند ماه است اگر نفقه  
 از اصل ترک است و همی آن طفل مال آن طفل را من باب الولایه می تواند تصرف کند یا نه **جواب** نفقه ضعیف  
 و در مدت رضاع اذن خود ضعیف خواهد بود و اموال متعلقه بطفلی که در صورت اشتغالی و صحت نزد قریب منسوب  
 از جانب حاکم شرع بوده باشد خواه هم بوده باشد یا غیر هم و قطع نظر از حیثیت کرده تسلطی ندارد بر تصرف اموال  
 صغیر و **سوال** اسمعیل نامی فوت کرده در خانه او منحصراً و حصه صغیر قریبی جنس و مس و کاه و کوه سفید از  
 مردم مزبور در دیوار دارد و در خانه مذکور صغیر نامی مزبور را با تکلفات ایشان تصرف نموده و بنا به یک تکلفات  
 مزبور را تصرف صغیر می نامیم تا آنکه که بر شونده و مزبور را ده مذکور در جواب هم مزبور می نماید که من صغیر نامی مزبور را  
 زین الدین خود متوجه ناکولی و ملبوس و ایشان بپوشم بعد از آنکه بزرگ شده بپول ایشان را با مصالح میدهد آیا کدام  
 تصرف کنند **جواب** در صورت معروضه می توان تصرف در اموال و صغیر نماید و مزبور او چه نکند ظاهر این است که  
 این است که اولاد و صغیر تعیین و حق نموده اند و از این جهت صورت لازم است در اموال و صغیر و چه با که شرع می نماید  
 نماید بعد از او و چه که بجهت هر کس را که صلاح دانند و مضرب می باشد که متقدی امور و صغیر از قرار قرار داده و دست  
 العمل او شده باشد خواه هم بوده باشد یا کمزاده یا بویکی سوال شخصی و ضرری را منقطع پس خود نموده و لایزال  
 ای مدت سه سال و فریب یکسال که که نسبت است و ضرر دقت است شوهر کرده است قبل از انقضای مدت دو سال بدین  
 آنکه ولی مدت را بخشد چنانکه حکم کند است همه مدت حکم طلاق است و ولی را اختیار می نماید شد در آن و مزبور شدن ضعیف  
 خلاص شرع بوده باین فرایند که این مطلب بر حاکم شرع باید شخص شود یا آنکه هرگاه بر اموال او و صبی دیگر مومنین

این مطلب واضح شود می توانیم بگویم: تقوی و ضعیف صغیر نایب است سه سال بگذرد و همان شخص اول که شوهر کرده  
 بکلاف خرج یا شخص دیگر شوهر نماید و چه بگذرد نزد حقیر شدادت و از آنکه علم حاصل شد که این ضعیف در مدت سه سال  
 شوهر کرده بدین بهر بدون ولی است و در حال هم زوج ثانیا منکر این مطلب نیست که محتاج بر آنند باشد آنچه حکم الهی  
 باشد در این واقع و زوایات این را اعلام فرمایند که خلاص رضای الهی پس نیاید و نظیر نماید اینکه شخصی بخسالت  
 کسری می باشد که متعلق شده و یک را و یک طفل صغیر دارد و قدری مالک و باغات دارد و ضعیف در این مدت  
 خرج خود و طفل را بعصر و قرصن گذرانده و کفیل هم داده و حال این بسیار می دارد و خرج هم داده و کفیل هم داده  
 بیکان و داده است و دیگر توفه اوست که فرض کند آیا اذن میدهد که عدول مومنین اتفاق نمودن ملک را بظرف  
 در این ضعیف و طفل را برهند و اگر چیزی باشد باقی از بابت نفقه خود خرج نماید چنانچه اذن میدهد صغیر خود متوجه  
 بشود و آنچه بر اخی رضای الهی می باشد اطلاع محلی از مستدین و مومنین محل می آوریم و بر تالی الله آنچه حکم الهی  
 باشد و ما به عریضه علی فرماید که چه خبری باشد خدا را چه جواب هرگاه طرفین یعنی زوج و زوجه معترت بوده  
 باشند بر این مطلب که در انشای مدت انقطاع عقد نموده بر قاطع اهل اسلام با اسکان لازم است اینها را از اذن  
 نمی توان منع نماید چنانچه هرگاه احدها معترت بوده باشد کلین نسبت بهمان شخص که اعتراف نموده و نکاح و صومعه  
 عقد در انشای مدت انقطاع شده باشد و زوج تصرف هم نموده باشد بی احوال بران شخص می شود و همان ضعیف باشد  
 بر فرض تصرف چنانچه انقضای مدت همان شخص تا ثانی عقد می تواند نمود و اما بعد بقدرت و ولی پس تبریر آن  
 باین که کلین است چون تصرف ولی در امور متعلقه بولی علیه چایه ما با بعرضه و ضبط او بوده باشد چنانچه بر این  
 توان کرد که خود که صلاح صغیر در آن شود مثل اینکه چیزی بکند صغیر بران ضعیف است از جانب صغیر متعلقه شود  
 همان ضعیف میباید که قسلاً اصح کمال صغیر بوده باشد نسبت بقای حق صغیر در چنین صورت و در وقت که تبریر  
 بهمان گویند آن تو دو چه که مفروض این است که زوج منکر اصل مطلب نیست چنانچه بران در مخالفت این حقیقه  
 حاجت بگوید که من ترغیب نیست قاطع اهل ایان که اعتراف از او شنیده نموده است او باید بکشد و اما زوجه پس آن  
 هرگاه نیز معترت بر اصل عقد انقطاع و وقوع عقد ثانی در انشای مدت بوده باشد آن نیز چنین است و لایزال  
 منکر احدی با یا هر دو بوده باشد محتاج بر اخذ صغیر نموده در مطالبه صدق ظاهر میشود و اما مع کفایت و اولی



درین که خیال او نموده اند پس بسیار مشکل اولاً بایدین ثابت شود تا غایب شخص شود که در اینجا چیزی صرف شد که  
بر غایب بوده است تا در آنکه شخص او شده باشد و بعدی از آن که او گم شده باشد این مشکل است بعد از غفلت از شکل  
سپایه نزد حاکم خرج ثابت شود و الا غایب بعد از حضور معارض می تواند شد و اما **مسئله** غایب در صورت احوال است  
قبال ارجحی عقد در احوال است مگر در این کلام در این اگر از سهیل از میان است کلن یکدیگر دفع مقصد باشد  
حضور غایب چه این است که استنباطی در آن نوشته شود بر این مقصود که در شش بر جهت انقضای مدت نیست  
همه در خیال و معطلی و انظار و اجتناب یکدیگر نفی ضروری بوده باشد ان استنباط را بمعین هر ضروری و در اختیار این بین نخوا  
شد کسی را که مقصدی میاید ان شده باشد بقدر ضرورت **سوال** مولای عبیدی داشت و ان عبید صاحب نخود  
و مولای عبید از آن نخود و این صورت شجاعی که در پدر ملوک بوده بعد از آن از آمدن منتقل با ملک شد و با ملوک که چنین  
مالی که از نخود ملوک و بعد از آن از آمدن ملوک هم رسد از آن که خواهد بود و اب فرض در **سوال** این است که بعد صاحب نخود  
بود پس **سوال** چه معنی دارد و ادای مال اگر مقصود این است که شخصی عبیدی داشت و ان عبید در ایا میکند نزد مولی بود  
شجاعی که شخص نموده بعد از این مولای او را از آن نموده این وجه مال عبید باشد یا مال مولی ظاهر این است که مال مولی است  
باشد که در صورتیکه بعد از آن از آمدن ان مال را منتقل نموده باشد با و اگر منتقل ننموده لکن مقصود مولی این بود که مال را  
از او بگیرد و مال را در دست خود که میخواهد بگذرد و در پیشه که بتواند گرفت شرعاً لکن این در عرف و عادت حسنی  
نموده و اما مطالبه نادر این صورت که مقصود مولی این بود که از آن وجه بگذرد باشد پس راضی بوده مقصود نخواهد  
بود که بخواهد با بر این عبید بعد از آن از آمدن ان بوده است در تصرف این مطالبه تا نمودن بسیار مشکل است  
و اگر مطلع بود که این عبید چندی داده و بعد از آن از آمدن که معنی گرفته است مطلع شد در این صورت مطالبه و تا حد نای  
حاصل از این ان وجه پروردگار می تواند از آنکه **سوال** هرگاه از بدست عبید خود را بجا آورد عقد خود را در آن  
اجرای عین نکاح نموده باشد بعد از آنکه هیچ یک را بدست خود راضی باشد یا می تواند عقد را بهم بزند یا نه **جواب** در هر یک  
عقد و از شخصی نموده باشد که برخلاف مصالحه عبید بوده قطعی عقد لازم و اختیار یکدیگر در بعد از بلوغ نخواهد بود **سوال**  
اختاری که تقریباً هفت هشت سال بوده باشد و بعد از فوت شده و در حق تعیین نموده باشد در امور خود و در حق برادر نظر  
بغیر خصال و عیله احوال دختر مذکور کرده او را کفوی که لایق بچل بوده باشد می تواند که عین عقد دوام او را از آن دیگر بجا

و افع سازند بجهت که امثال و اقربان او می بوده یا آنکه در حق می بوده و این باب و اختیار می باشد بر حسب شریعت  
در چنین صورت چنین نیست که بگوید که باشد لکن کلام در این است که هرگاه در حق عقد نموده یا این عقد لازم میشود  
یا اینکه مثل عقد فسخی است می تواند و نیز بعد از بلوغ اعضا داشته باشد مشهور با این فقهاء می است یعنی دختر بعد از  
بلوغ می تواند محضی نداشته باشد **سوال** آیا دختر که گم شده سال رسید اجتناب بقیم و او را بانه جواب در صورت عقل  
عقل بقیم نیست **سوال** هرگاه از بد فوت شود و در حیات خود حقیقت نگذرد باشد و حاکم شرع کسی را بقیم قرار ندهد  
باشد و چند چیز از او باشد و در حق مال او ادخلف شده باشد و بعد از فوت و در بعضی از تصرفات نماید که نه ای ده  
مردی را بدین دانسته باشد قیم نماید آیا قیمیت صحیح است و بر فرض صحت انقضای مدت فوت شود چیزی  
هم از مرد باقی نماند باشد بجز چند صغر و بعد صغری عمر و کبر شوند و صغری را بدین هم بکبر شوند آیا در این صورت  
صغری را بدین بکبر کرده اند از او لا و قیود می تواند انداخته بماند که پدر خاتم یا بود مال را تلف کرده و بصرف مازمانه  
از حق این است از خود و در حق باقی نماند جواب با لکن از حاکم شرع معین است که متبادر این امثال امور و در حق بکام  
شرع نموده و با لکن از حاکم شرع دیگری متصدی نمیتواند شد و در صورتیکه ممکن از حاکم شرع نموده باشد مومنین هرگاه که  
این امتیاز و انداختن می تواند انداخته بکمال چون مفروض این است که هر کس که تصرف نموده و اوقات نموده و مطالبه  
از او باقی نماند بنا بر این در دست بده قسط مطالبه از او لا و قیود که از او لا و مطالبه بماند نموده و ادال هرگاه قیم باشد  
مالک فوت سالیان بکشد شش ماه بکشد و بعد بکشد بگوید باشد و بعد از قیم مذکور که آن هم متلاً بفقیر علی یا غیر از این  
و از او بعد از حقیقت خود را میگذرانند هر روز و با دو چار که معاینه می بیند قوی بجهت قیم مذکور می رسد یا آنکه  
خود را و بعد از قیم مذکور دست میزند و دست خود را به قیم میدهد یا قیم با شش که ان را بر زمین تسلیم کند فقر و قیم هم  
مثل نسیم او شرط باشد و او را خمس می تواند بخوراند یا یک مرتبه یک تومان یا دو تومان بگوید اینست و می تواند  
که صرف کند از ان قیم کند یا بجز شخص اگر عیله ای است با ب الاضطراب از کلوی خود و واجب از فقر خود را بدین  
و بدین ملوک در حق میباید و قیمت میباید و در اختیارند یا یکدیگر و او را میباید که او را **جواب**  
در صورتیکه در حق نماند باشد یا در دست باشد لکن قدرت بر اتفاق او نداشته باشد و همچنین حدی می قدرت بر  
اتفاق او نداشته باشد و در چنین صورت بعد از آنکه حاکم شرع هر کس را احاطه داشت متصوب نموده که متصدی







نحوه استحضار عقل فایده یکی را مستقل نیست که آنجا را ببرد و در آن بی هرگاه فایده خواهد بود باشد استحضار خود و باشند  
 آنجا مقدم می باشد بر دیگری و در صورت نزاع فایده و فایده بین معنی که یک خواسته باشد او را استحضار او را اندوه  
 باشد هرگاه بعضی را ببرد استحضار فایده دیگری ببرد استخوانها استحضار از فایده عقل که از مقدم است و در صورت  
 که بچگونگی ببرد استخوانها باشد هر یک خواسته استخوانها بود و باشد در این صورت فایده است







برنگ علاقه برضا و خواهش خود چیزی داده باشد و جواب از سوال ثانی آنست که اگر بر عیون لازم است  
 مثل آنچه مستقر است نموده و نماید مگر رضای این است نقد بعنوان قرض گرفته چنان نقد لازم است و نموده در صورت  
 عدم رضای صاحب پول لازم است حبس را بهر قیاس که بوده باشد معصوم نروزش و رسانیده مثل آنچه که در وقت  
 پول نداد اگر چه از قرض اقل کثر اشیاء نماید مگر در صورت طلب کار برضا و خواهش خود حبس قبول نماید مگر در صورت طلب خود  
 و احتمال تلف که در حال فعلی شده معنی از انقباض سوال قرض نیست و از انقباض او اگر چه یا از غیر منقول یا از  
 برده و با قرض مساوی بودن برده یا اختلاف حکم از اشیاء فرمایند **جواب** ادای دین بر وقت لازم است از هر که  
 او بخواهد از منقول برده باشد یا از غیر منقول بی در صورت عدم رضای صاحب حق یا غیر هر یک از منقول  
 و غیر منقول که اسرع و ادای است از اختیار نماید سوگند یا بدین شلایه و وجه در مطلقه بطلاق رجعی نموده و حقوق  
 وی از صدق و سایر نیکو است و در وقت زوج میباشد و همین زوج مذکور که داد که صدق و سایر حقوقی که  
 در وقت باقی است و همچنین چندین طلبی و دیگر است که همه مطالب خود رسانیده آید و این صورتیکه دیدم  
 از ادای دین و اشتغال از وقت خود نیست با و باب کلی طلب بوده باشد لازم است بر وی که با یکی از اراضی نقد  
 دین از اشیاء و دیگر قرض نموده تسلیم طلبکارهای خود نماید و طلبکار را بهر صورتی که بخواهد بدهد و این است  
 بر محسوسه و مکلف است با دایمی باینست که مال و بر قرض لازم از اراضی هرگاه ممکن نشود مگر نقد رجعی از دین خود  
 آید و این صورت را بدینند نقد میسر را اعم از اینکه اقراض بوده یا ازال خود یا بقیه باین خود توابع و تقسیم  
 بر طلبکار نماید یا اگر نقد باین ارباب طلب و حقوق زوج مطلقه میباشد باین معنی که او از حقوق وی از صدق  
 و غیره مقدم است بر سایر دین چنانچه زوج مطلقه مدینه تقدم بر دیگران میباشد **جواب** که هر از سوال این است  
 که زوج مطلقه و سایر طلبکاران مشورت بر آن هستند که باینکه از او دین بر وقت سوال این شده که در چنین وقت  
 بر او لازم است در صورت امکان قرض قرض نماید بیکه از او دین خود یا آنچه از این **جواب** این است که زوج مطلق  
 لازم نیست در صورت عدم نکل از او صدق و زوج قرض نماید که او صدق زوج نموده باشد اما سایر طلبکاران  
 پس این نیز چنین است هرگاه قرض در حالت حاجت و ضرورت بوده باشد و آن هرگاه چنین بوده باشد در آن اشکال  
 میتوان نمود خصوصاً در صورتیکه اشتغال از آنست بیکه غصب مال مستحقان یا بسبب اعلی مال بستم طلبی یا بسبب قیامت

از امانت بوده باشد **جواب** از سوال یکم از او صدق زوج ثابت نیست در صورت عدم نکل زوج از امانت نکل  
 در این مقام تحصیل عدم نکل است که غیر از آن محسوس بودن میباشد و ثابت هرگاه کسی مالک قوت علاقه و  
 دلخواه و عیال و اوجب النفقه خود بوده باشد همان قدر که کفایت قوت خود و عیال و اوجب النفقه خود بوده باشد  
 همان قدر که کفایت قوت خود و عیال و اوجب النفقه او نماید و مستثنی باشد و علاقه و از آن مقدار را در صورت معلوم  
 و عدم رضا تا آخر لازم باشد و زوج تسلیم نماید **جواب** در سایر طلبکاران در صورت مطالب عدم نکل  
 تا آخر و هو العالم **کتاب النکاح** **سوال** هرگاه زوجه رضای از زوجه و متابع نموده باشد و زوج از او بیکه  
 نفقه نموده باشد و بعد از آن محال بستم قبول نموده اعم از آنکه زوج بر او رسیده باشد یا نه یا وقت زوجه بکمال  
 بر وی شده باشد **جواب** در صورتیکه حال تحقیق شده باشد و غیر قبول حال نموده باشد و محال علیه نیز را رضی شده باشد  
 چنانچه مقرر فی در سوال است و محال علیه در عین حال موصوفه باشد یا موصوفه باشد لکن محال عالم با عیال او بوده  
 بی اشکال زوجه بکمال تحقیق حال در صورت مقرر بر وی اندر میشود و حق عیال محال و یکسلسله بیکه او را باب  
 همین وجه که حال نموده در صورت مقرر نموده بود و نیز **سوال** زوجه بعضی اموال را به شرط نموده و حال آنکه  
 دوک میسر شده که هرگاه مالک میسر یا بدو عده بر آید یا این نوع هیچ است یا اخف است یا آنکه هیچ نیست و هیچ  
 بهم بخورده بعد از آنکه هیچ باشد و هیچ مال میسر باشد یا نه یا بدو عده بر آید **جواب** هرگاه حال موصوفه باشد  
 بر خود لازم نموده باشد که هرگاه هیچ مال غیر نموده باشد بر آمده باشد از عده نشی هیچ و وفا بان لازم است یعنی هرگاه هیچ  
 مشخص که مال غیر نموده و تابع مازون در سایر نموده و امضا نموده نماید بر آن شخص خاله لازم است که از عده نشی  
 آن بر آمده باشد و هرگاه در عین وقت لازم می باشد بشرطی نموده باشد بلکه بعضی همین قول بوده باشد و این صورت اگر  
 چه با یک لازم است در صورت استحقاق غیر خاله از عده نشی بر آمده باشد خصوصاً در صورتیکه مشخص باشد که مشخص  
 بیکه اشتغال بقول خاله را رضی بیاورد بوده باشد و هو العالم **سوال** هرگاه زوجه از غیر و طلبکار بشود و دیگر خاص متوجه  
 و عیال بیکه بگوید که این نخواهد بود و در عین حال و بعد بیکه متوفی بشود آیا در این صورت عیال  
 مشغول ذمه میباشد یا بگوید و بدو بر سر مدینه مطالبه نخواهد از او بیکه بانه **جواب** در این صورت نخواهد و در وقت  
 بیکه است که خاص شده زوجه را تسلطی بر او در خصوص این نخواهد که بگوید خاص بی باشد بعد از وقت بیکه بگوید











موصوفه مبروره است و نه انرا مطلقه فاعلم و دیگر املاکی که در بدو نظر مدت با نروده سال قبل از این بکار  
داشته و در تصرف او بود و حال که متصرفی شده و از آنجا که این املاک ازین بوده و در نزد او بوده و مصنف  
که شکر که او را تصرف نموده و آنجا که مرافقه شریعه احد بر امیر مد که املاک را بپورده را تصرف نمود و حال که گفته  
و که در او در اجابت بر فرض فوت مصالح مدس اموال با و در مال را بدست می خورده و نیز او مدعی شده و آن را در نزد  
زیر بپورده است و اینها نماید و مورد نیکی شخصی بوده باشد که مصالح و اوقاف شده و مال املاک را از قرا و مسطور باقی بوده باشد و آنچه  
از املاکی که در متصرفی در حال حیات بود و تصرف بحسب قواعد شریعه حکوم بر آنست که مال را بدیده و ما در غیر ما در هرگاه  
او را تا بعد از این که مرافقه است در صورت عدم مرافقه تصرف انما فی حق او و در مسائل مذکور است  
و در وقت وفات اموال و املاک و اساس است خود هر چه در ملکیت او ثابت بوده بشهره باقی نامی هیچ که یک صد و بیست و نقد  
و یک من گندم مشروط بر آنکه شهره باقی بود و یا ی چندی علی نایب و اموال و املاک در تصرف و در تصرف خودش بوده و بشهره  
شهره باقی بوده و بعد از مرافقه از سفر آید بر سر مال خود قرار گرفت و از جمله آن اموال ماند بود و این خانه را با و در وقت  
و بعد از چند مدت دیگر نیز شیب متوقف شده و حال داشت شهره باقی و از اینها بد که ذیل احوال خود را بپورده من  
صح کرده است و حال این مال من است و آید در این صورت این مصالح صحیح است با و این اموال مال و در وقت ذیبت است  
با و در وقت شهره باقی و در آنکه هیچ که ذیبت با و اگر که ده است صحیح است با و جواب نظر با یک نظر هر دو سوال برین است که شرط  
اقدام و حسابی ذیبت در ضمن عقد مصالح شده و نظر بر آن نقطه و اما با آنست که بعد از فوت ذیبت بعد از و با  
بر این شیب در ضمن مصالح هم برسد نظر با یک اقدام شهره باقی و حسابی ذیبت بعد از فوت ذیبت موقوف بر بقای  
شهره باقی است بعد از فوت ذیبت و این مقدم و شهره باقی نیست و عدم مقدم و در وقت شرط موجب عدم مقدم و در وقت فوت  
و در مصالح مقدم و در بعضی شرط است و بعد از اتمام از این موقوف و تسلیم صحیح مصالح که با و الا نظر با یک نظر  
این است که شهره باقی و ذیبت ذیبت فوت شده و با بر این شرط در ضمن مصالح پس با و بعد از ذیبت قاعده بر شرح  
مصالحی باشد و نظر با یک احتمال مسلمین محمول است بر محبت با بر این ظاهر است تا فی مصالح با و نمود و مصالح را  
پس مباح بود و هیچ خواهی بود و ادعای در شهره باقی و در باب خارج بحسب ظاهر قواعد شریعه مسیح نخواهد بود و در هرگاه

بصورت عدم شرح مباحثه فاعلم است با بر این اگر این خیال را قوی باشد و معلوم باشد که در بعضی نموده و در شیب  
تسلطی باشد و حال که مال در شیب شهره باقی خواهد بود و بعد از فوتی با شیب که با و انظار بین خیال را بعد از فوت ذیبت نقل  
میشود و در وقت ذیبت میباید شرح مصالحی نموده و بعد از فوتی در شیب شهره باقی و تسلطی نخواهد بود و پس اموال را در هرگاه  
خود را بدیگری مصالحی نمود و اختیار وضع را در وقت و در آن ده سال که خود را داده و در آشنای مدت مذکوره مصالح  
فوت شده و در شیب او مطلقه از مصالحی نماید و اینها بد که مجموع اموال را تصرف انرا اجابت نماید نموده ام این دعوی  
از او صحیح است و در شیب مطلقه از مصالحی دارند یا نه جواب اگر معلوم باشد یا مصالحی ثابت کند که مجموع اموال را در آید  
حیات زاید و باطلع و خواستش زاید تصرف انرا اجابت نموده و با بر این است که در شیب او را در این صورت قسطنطین  
شخص نبوده باشد پس تسلط و در شیب فسخ تسلط صورت انرا اجابت باشد و در صورت موقوف صورت و تسلطی بر آن باشد  
و این نوع تصرفی است از من لا اله الا و تصرف در مدت حیات و ملک در مکتب مطلق اصل مصالحی است و اگر بعد از فوت ذیبت  
بریت را ساند باشد و ثابت نماید که مصالحی است واجب بریت صرف نموده باشد و از این ثابت و در لازم و با شیب  
از و در مطلقه از شیب انند نموده و اگر در مصالحی واجب بریت صرف نموده باشد و ثابت باشد که با بر این ثابت بوده  
باشد و ظاهر آنست که این نوع تصرفی است از آن شخص و مطلق اصل مصالحی است و در شیب و در شیب مطلقه از شیب  
و در شیب و دیگر را مطلقه از شیب انند نموده و در مورد نیکی آن شخص عالم باشد تحقیق و در وقت یک احتمال بود و در وقت ذیبت  
میکنند علی هرگاه نیست خود اجزای نموده باشد که من معدوم و الا و در شیب بر این است و در مورد نیکی مجموع اموال را تصرف  
نموده باشد و بعد مطلق شود و در وقت و در شیب اصل مطلقه از شیب انند نموده و هرگاه اموال باقی باشد مطلقه از شیب  
میتواند نموده و اگر در وصیت نیست نموده باشد مکتب مصالحی نموده باشد و شرط نموده باشد که خیال در مدت مذکوره با خود خواهد  
با و بدیگری با این نوع که تا در وصیات با ششم قاعده بر شرح با خود بدیگری که عدم شیب است خیال ذیبت بدیگری ملحوظ بوده باشد  
صحن العقد با نظر بر این است که در شیب فسخ بر آن شخص نداشته باشد و اگر بر این نوع نموده باشد که با بر این مصالحی نموده و  
اختیار وضع را در مدت مذکوره بخود کرده باشد و در آشنای مدت فوت شده و در این صورت ظاهر این است که  
خیال منتقل خواهد شد و در آشنای مدت قاعده بر شرح مباحثه و اگر شیب نموده از مطلقه از شیب مجموع اموال را میباید انند  
نمود و اگر اموال باقی باشد و اگر تلف نموده باشد و اگر ثابت نماید که مصالحی است واجب بریت صرف نموده باشد و این شخص



































نهاد سداد و با این باب عبارت است استقلال بر ملازم نظر با اینکه در اول تصریح شده که احوال بنای فغان  
 از شرک با نهمه شده و در آخر ذکر شده که احوال بنای فغانی از یک نفر باذن و اطلاع و در نظر شرک شده  
 قوض بین ادا این مرتبه و حکومیم در اینجا دو مقام است اول آنست که هرگاه عبادت تحتانی مشترک ما بین چنانچه  
 بوده باشد یا با این مرتبه در حق سر نفرا احوال بنای فغانی نماید فغانی عبادت تحتانی باشد **بواب** از این است  
 که احوال شرک متونی در همین اراده بنای عبادت فغانی یا صغیر باشد یا بزرگ در صورت اول شرک متونی یا  
 نصیب و صی به احوال خود است یا نه اگر تعیین و صی نموده است در این صورت اگر احوال عبادت فغانی باذن  
 و حق بوده باشد هر صی را حق در حق شرک در این باب نخواهد بود و بچنین در صورتیکه در همین اراده احوال  
 عبادت فغانی و احوال متونی کبر بوده باشد و احوال عبادت فغانی آنگاه بوده باشد در این صورت اذن حکم  
 شرع را در آن مدخلی نمیباشد پس استیذان از حاکم شرع لغو و بیجا و بی اثر خواهد بود بی هرگاه و احوال صغیر بوده باشد  
 و متونی تعیین و صی نموده باشد یا صی فوت شده باشد یا بجز اذن حکم متونال شده باشد در این صورت در حال صغیر  
 و احوال استیذان از حاکم شرع لازم نیست و هرگاه احوال عبادت در این صورت با عدم اذن از حاکم شرع  
 یا در صورت وجود و صی بدون اذن و صی شده باشد آن اشخاص یعنی شرک در این باب احوال عبادت  
 بود چنانچه در صورت کبر بودن و احوال هرگاه احوال عبادت با عدم اذن کبر بوده باشد یا عبادت آن  
 هرگاه کار خواهد بود **مقام ثانی** آنست که هرگاه شرک گفته احوال عبادت فغانی نموده خواهد باذن و صی یا حکم  
 یا احوال متونی که مذکور شد با عدم اذن یا احوال متونی در این عبادت فغانی صغیر و شرک خواهد بود یا  
 بواب از این آنست که با اشکال شرک آنگاه در این عبادت فغانی ثابت نیست در صورتیکه شخص بوده باشد  
 احوال این عبادت معادل سهم خود را میزند نموده لکن مسلط بر عدم نمودن آن عبادت هستند چنانچه اشکال و در  
 احوال این عبادت از شرک گفت مستند باذن و صی یا احوال خود و احوال یا احوال متونی که مذکور شد نموده باشد  
 و اما هرگاه مستند باذن بوده باشد مسلط بودن و احوال بر عدم عبادت در این صورت اشکال است لکن در صورت  
 این صورت نیز فغانی سهم نموده خصوصاً در صورتیکه اذن مستند بوحی یا حکم بوده باشد و یا در صورتیکه اذن مستند  
 از احوال است بر آنکه در آن چه مذکور شد در صورتیکه احوال عبادت مستند بخص اذن بوده باشد و اما هرگاه

مستند با عبادت بوده باشد در این وقت با فغانی عبادت احوال مستند با عبادت شرک در صورتیکه  
 و احوال متونی مسلم داشته باشد که احوال عبادت از عین مال شرک است شده چنانچه مفروض در سوال است  
 هرگاه مسلم داشته باشد در این وقت هیچ غیر از سهم خود نخواهد بود و سوال چنانچه در متنی مشترک در میان دوست فغان  
 باشد از دو صاحب و صاحب یکی از این دو فغان عبادت صغیر بی باک از او خارج از این فغان و صی در مال است  
 نموده مشخص بر سوخته آنگاه از این چنانچه در متنی مشترک بدون اذن شرک با یکدیگر صی نموده احوال که در خارج  
 باک از اوده میگرداند بر دانه **بواب** نظر با یک نفر است احوال شرکین در ملک مشترک با عدم اذن از شرک و در یکدیگر  
 نیست و چنانچه مفروض این است که چنانچه مشترک است ما بین دو نفر و متنی مشترک است پس بدون اذن شرک با یکدیگر  
 صی صغیر که شخص است با عدم اذن از عین شرک نیست معلوم است و این آیه را با بیان راه آیه فغان  
 مشترک صغیر یا از راه آیه دیگر اگر از همان راه آیه مشترک است آن مشترک دیگر است و مال مشترک با عدم اذن  
 شرک چنانچه خواهد بود اگر از راه آیه دیگر صغیر از آن فغانی که میزند آن آیه چنانچه از متنی مشترک قرار دهد آن نیز باک  
 اذن شرک چنانچه خواهد بود و بچنانچه بدون اذن شرک از متنی مشترک با عدم اذن شرک صغیر نیست و سوال **الحکم**  
 شخصی فوت شده و راه یکی از راه باقی بوده نصف ملک را شخص متونی عبادت نموده و نصف دیگر ساده بوده باشد  
 و یک و احوال شخص متونی در آن و احوال نصف ساده را عبادت نموده باشد و بعد از عبادت و احوال دیگر احوال  
 مختلف شخص را که فوت کرده نماید در این صورت و احوال غایب از عبادت سهم صغیر یا از این ساده را **بواب** از این  
 که عبادت ملک ساده را نموده یا مشترک است بر اینکه صی عبادت مشترک است ما بین او و چنان آن شخص یا غیر یا مشترک  
 در صورت اختراص یا مشترک احوال عبادت عبادت که در ملک مشترک نموده و در صورتیکه از مال مشترک بنا احوال است  
 نموده باشد یا با اذن شرک نموده است یا با عدم اذن پس مسئله مشهور یکصد است **سوال** اولی آنست که احوال  
 عبادت در مال مشترک از مال مشترک باذن شرک نموده باشد یا این که شخص متونی عبادت در سهم آن شخص کند و اگر  
 در این صورت فغانی نیست که این عبادت مثل صی مشترک ما بین آنها خواهد بود و در صورتیکه فغانی است که احوال عبادت در ملک  
 مشترک از مال مشترک نموده لکن با عدم اذن شرک بوده و در این صورت شخص شرک که غایب بود فغانی است که  
 محترم بوده باشد ما بین آنکه مقدر از عبادت را که معادل سهم او بوده باشد صرف نماید و از حق خود را که مطالبه



فردا طبقه مال خود را که آن شخص تصرف نموده با عدم اذن آن شخص و صرف بنای عمارت نموده در ضمن دیگر اختیارات  
 و انچه در چنانچه حق عمارت مشترک است بنای اصل عمارت نیز مشترک خواهد بود و در صورتیکه مطابق ایدیه را نموده لازم است  
 بر آن شخص که اجابت او نموده باشد قدر اعلی مال او را تسلیم نموده باشد و در این صورت این شخص میتواند مطابق  
 اجرت المثل ایام تصرف را از آن شخص نموده باشد و علاوه بر آنکه آن عمارت را اجرت نموده باشد فقط  
 با آنکه معروض این است که احداث این عمارت در ملک مشترک اذن آن شخص نموده باشد و در این صورت این شخص قاطعاً  
 مستحق بر مطابقت این آن عمارت نیست لکن میتواند مطابق اجرت المثل ایام تصرف بر اذن آن شخص نموده باشد و علاوه  
 مستحق بر تحریب این عمارت است صورتی را باید آشت که این شخص که احداث عمارت نموده ملکه مشترک ملک است  
 در این صورت چونکه احضار شخصی متصرف ذی الید است حق با او است بر ذی حیت اثبات مدعی به خود نماید چنانچه  
 بخواهد مطلب محتاج به اقامت است با مستحق شخص نمیشود



**کتاب القسمة سوال** هرگاه ما چنانچه که شایع کل شرکا خانه بوده باشد بعضی از شرکا خانه خواسته باشند که ما بنامی  
 از خود را تقسیم نمایند در تقسیم ضرر بعضی شرکا میرسد باین جهت که وضع خانه بجهت تقسیم نمودن در دیوار کشیدن ما بنامی  
 هم خود ضرر بعضی خانه میرسد و ما بنامی قابل تقسیم نباشد اما شرکا در این صورت که بعضی شرکا را ضعیف تقسیم میکنند  
 بجهت ضرر رسیدن آن تقسیم صحیح است **باب** در صورتیکه طلب سهم بعضی شرکا باشد قسمت موجب ضرر باشد  
 نسبت کلی یا بعضی که را ضعیف تقسیم و طلب آن نیست مانع از سهم دیگر در سهم نمیتوان نمود **سوال** کلی مشترک  
 بود میان چند نفر ما بین دو سهم نمودند و هر یک سهم خود را تصرف کرده اند بعد چنانکه که در شت بعضی از شرکا  
 ادعا میکنند که سهم خود را تصرف کرده اند و این با کلام ادو این **باب** هرگاه این سهم از شخصی بوده که امام یا  
 نایب امام نصب نموده باشند که سهم را تعیین از هر یک سهام بقرعه بوده باشد در این صورت سهم لازم است  
 احدی از آنها نکول نمیتوانند نمود خواه بعد از قرضه راضی شده باشد یا نه و هرگاه این قسمت در منصوب  
 امام یا نایب امام نشده باشد بلکه خود شرکا کسی را تعیین نموده باشند که ما بین آنها ملک مشترک را قسمت نمایند و اگر  
 یا خود شرکا یا بین خود قسمت نمایند اگر بعد از سهم تعیین سهام بقرعه بوده باشد و در این صورت سهم لازم است بعد از  
 قرضه راضی بقرعه ای آن شده باشد بطلان هر این سهم لازم است احدی از آنها عدول نمیتوانند نمود و اگر چه مطلق سهم  
 ما بین آنها جاری نشده باشد اما هرگاه قرضه اخراج نموده و بعد از قرضه راضی نشده باشند بطلان هر قسمت عدول نمیتوانند  
**سوال** شخصی فوت شده و در ثلث او اموال او را قسمت نموده سهمی که با نامی بعضی از ورثه قرار یافته شخصی آخر است  
 ادعا نماید که این عین تصرف فی الذمه است و تصرف میکند بگوید تو علم دار که ما بین من و ورثه از من است اما حق الیگار  
 در نسبت ما میان تصرف در صورتیکه قسم نفی العلم نموده شود تصرف و نکول از سهم نموده و مدعی عین مدعی بها تصرف  
 نموده آیا این متفاوت و اصل سهم میشود یا نه **باب** مسئله مشهود بچند صورت میشود یکی آنکه مدعی میگوید که این عین  
 که تصرف است از من است و در ثلث من مشغول شده **دوم** آنست که مدعی میگوید که این عین از من است و ذکر میبطل  
 نمیکند **سهم** آنست که بگوید این عین از من است و صورت تو بعد از آن عدول آن تصرف بوده در صورت اولی آنکه  
 معلوم است که مدعی علیه همان تصرف است در صورت غیر مدعی از اقسام بجهت اگر قسم نفی العلم خود را نکال و اشکال در صورت  
 نکول از قسم نظر بر آنکه نکول از عین در قوه اعراض مدعی علیه است بجهت قرضه مدعی تصرف عین تصرف بها خواهد شد







با خبر بر هر دو میگوید و فاعل را تا بعضی در شایسته اند و کل خواه را را از او مطلع کند با بعضی که  
 از دیگران گرفته اند قدر الحظ را نیز خود را از او مطلع نماید و مطلع را تا بعد از این مطالب که در این استغنا فاعل  
 محتاج بر این است با استغنا در دست لغت و خصوصاً متعارف چنین شده هر کس که از او مطلع خواهد بود آنچه را باطل خود میداند  
 فاعل نماید **سوال** اگر مال مشترک بوده و قوت برضا و اذن کل فاعل است در شایسته کل خواه و اطلاع و فاعل نماید  
 شود و اگر مال بعضی داده اگر آن بعضی معرفت بود با خود مطلع نماید و تا آنکه سهم او محسوب نماید و اگر علاوه داده  
 با بر سر او نموده یا از عهده آن بر آید که در صورتیکه سایر و در شایسته سهم او و قوت نماید **سوال** هرگاه زاید چند  
 نفر شریک بوده باشند و چند نفر را علی باشد و چند نفر دیگر در خانه ای خود بوده باشند و ضمن العقد شرط نموده باشند که مبالغ  
 آنچه باشد بعد از وضع اوراقات عامل زاید و ثلث فقیع را شریک بوده باشد و در ثلث دیگر از چند نفر دیگر که در خانه  
 خود می باشد و شریک زاید را با عامل شرط نموده باشند که هرگاه در خارج و چیزی دیگر بهم رسید بجهت خانه که آن عامل نماید  
 آنچه فقیع نماید شود و چند نفر که با شریک میباشیم آن فقیع نصف را شریک میباشیم آیا این شرط شرط صریح است  
 و او را با جواب اگر از این است که شریک عامل باقی شریک چنین قرار داده که من فیکل یا براد و میشد و از خارج  
 الشرائع آن مانع را از او معلوم با این شریک قسم نماید این راجع میشود بر عهده بعضی عامل و عهده من است که  
 بنحو معلوم و معلول باشد و مقتضای عهده اگر چه راجع و حسن است لکن ظاهر آنست که حکم بوجوب آن چنان  
 نموده که در ترک قسم منافق خارج مقتضای قرار و قطع اشتغال و در یکی از من میباشد لکن کلامیکه است در اینجا  
 از و عقرب و عدم آنست ظاهر این است که فاعل و عقوبتی نموده باشد اگر چه علی مقتضای آن اگر قصد ترک کند  
 و با جواب این شد **کتاب المصا** **سوال** زید مالک آب و دلی بر او دعوای آنکه از او آب را هم در امانت کند  
 و قرار دادی در میان ایشان شده که نصف آن ملک را از او ببرد و نصف دیگر را زید و قرار داد معلوم  
 آن نصف فلان قدر ببرد و دلی را خود ببرد و آن قرار داد که ببرد و چند وقت در آن ملک کار کرده بود  
 آن قرار داد هم خود قرار داد دیگر شد و چنین چند قرار داد شد تا آنکه رسید لکن مجموع آن را زید و او بقصد  
 اینکه با آنجا بر هر یک قرار گرفت آن را ببرد و حق خود را محسوب خواهد داشت و زید آن را از قرار داد  
 آخر با او محسوب داشت لکن زید چیزی از آن تخم را بهیضه ارضیغ از مایه یا مصالح یا مواهب بود

در صورتیکه

لبر و مستقل بگوید بعد از رخ حصول خبر میگوید که فلان قرار داد آخر را فاعل نشدم بلکه منظور فاعل من قرار داد سابق بر آن که  
 در نصف بود قرار داد آخر در راجع بود آیا در این صورت که زید چیزی از آن تخم را ببرد و مستقل نموده این تخم خود را  
 برای او فاعل داده و یا نه **جواب** نظر با آنچه مفروض در سوال است که آب و ملک مال زید بوده و آن تخم زید در آن ملک  
 شده با بر این کلی راجع شخص ببرد خواهد بود آنچه خود را با آن کار کرده با دلی آن تخم اجرت اقل خواهد بود آنچه  
 از آن تخم شده که تخم را از قرار داد آخر با محسوب داشت اگر مقصود این است که زید بدین عمل خود و تخم  
 ملک خود را با دلی طلب خود با او محسوب داشت و در آن نیز قوت خود با بر این همان قدر مستقل میشود و در حال  
 آن عقد از راجع شخص خود خواهد بود و تسلط مطلع بر آن نخواهد داشت **کتاب** **الودیه** **سوال** زید امانتی نزد  
 این میفرستد که بفلان کس به بعد از وصول امانت با این یقین میداند که این مسئول نزد او مال هر دست و در  
 اصل و خبره بدعا و بر عصب است و در نزد دلی بر امانت گردیده میگوید این امانت را رسول نزد فلان من است و این  
 نیز اقرار بر حقیقت مال او دارد و میگوید که من فرستاده که بفلان کس بدیم و بگویند هم تا بر غیر فاعل تسلط بر اموال  
 دارد که از این بگوید با دلی امانت را که باید بدید که بر آید و یکی بگوید او حاصل خود **جواب** فی الحقیقه اگر کسی  
 فاعل شده مطابق واقع بوده باشد یعنی آن شخص این عالم بوده باشد که مال هر دست و در رسول مال بر عصب او  
 بود باشد یعنی بر آن شخص این لازم است که چنین مال را تسلیم مالک آن نماید و خود شخص رسول آن در تسلیم مالک بود  
 یا نه این کلام از شخص این باطل و او را مال از عهده کس بگویند هم نظر با یک رسول مال گفته است که بفلان  
 کس بدیم نه منافعی با امانت او و مطابق شریعت معلوم است **سوال** هرگاه زید امانتی در نزد خود داشته باشد  
 قریب به عهده سال بطلان آن میسرده باشد و آنچه خود را ببرد تاکید نموده که امانت را به برید و زید امانت نموده و آن  
 زید بوده بدون شرط تلف شده آنجا بر عهده منی است یا نه **جواب** در صورتیکه مراتب مقرر مطابق واقع بوده  
 بمر و عرائی نخواهد بود **کتاب** **العاریه** **و الاجاره** **سوال** چه میفرمایند در خصوص اینکه زید چرخه را بر سر را ببرد  
 مجاری داده و عمر و نیز بر سر جاریه بگوید که زید رخص خود را با تمام از چرخه زید و برون برده و دلی متناهی  
 از چرخه زید و رخص اعراض نموده الحال با این مراتب زید و میرسد زید مالک مطلع چرخه را از عمر و بگوید چرخه  
 در دست جاریه بر او است یا نه در صورت معلوم نماید لازم است که چرخه را بگوید یا نه **جواب**

در صورتیکه



از این سوأله محتاج است نقل کلام در دو مطلب اول آنکه اجرات مدارس تا با متعلق عاریه بر آن شرط است و جواب  
 آنست که چاره در سه متعلق عاریه که ذرات عاریه مرتب بر آن شرط نمیتواند شد چه شرط است در ضمن چرخه اگر کما  
 جبر مانگ منفعت او بوده باشد در زمان عاریه چنانچه مجموع عاریه در آن دوره و آنکه در آن متعلق عاریه  
 در ادراس نظر با یک دفع است بجا تر طلب علم و دیده پس شخص مانگ منفعت اطلاق نماید در سه کجا بدو  
 بلکه هر متعلق در زمان تصرف خود او لی منفعت آن خواهد بود و بعد از تخلیه و اعراض که هو المفروض حق اولیة ساقط  
 و متصرف خوانی اولی خواهد بود پس ذرات عاریه که از جمله اتم لازم در عین است هر وقت که معیر مطالب نماید  
 مانگ ذی چنین نیست **مطلب ثان** آنکه احدی از سنگان خود در سه هرگاه تخلیه کرده و اخراج و اصل خود از چرخه  
 از آن چرخه نماید و دیگری در آن ساکن شود آیا شخص اولی تصرف را اخراج شخص ثانی است یا **جواب** نمیتواند  
 شخص ثانی را در صورتیکه از جمله ساقط عاریه بوده باشد در صورت مذکوره اخراج نماید بلکه شخص ثانی در این حال اولی است  
 بآن چرخه از شخص اول چنانچه وجه این در جواب مطلب اول ظاهر شد و **سوال** زاید متونی شده و و مبت  
 بکجه بدی نموده و وضعی نیست شخصی را استیجار نموده و در ضمن عین که با وضعی معین نموده نموده از بلو مبت  
 نموده تا قرب بکجه افتد از چرخه در سه مبت که با وضعی معین نموده متعلق شده بدون اتمان با حال چرخه لا سلاصت جهت  
 نموده و در عین روانه شدن بکجه نخواهد عاریه را گرفته حال وضعی آن مبت را تخلیف بعیت آبا باید چرخه دیگر  
 بلدی استیجار نماید یا جز اول وضعی را و کسب نماید که شخص دیگر را از موضعیکه تا انجا گرفته استیجار نماید که اعمال چرخه را  
 پس آورده در صورتیکه تا یا بدی بلدی پس آورد هرگاه نخواهد مبت و تا آن نکته چه باید کرد **جواب** نظر با چرخه  
 در سوال است که استیجار آن شخص در سه مبت بوده لکن او کسب آن شخص وضعی را مقرر نمی نماید و در ظاهر این است  
 در صورت مفروض علی مقتضای و مبت نشود و اگر کسی که در آن بلده اند شده بلکه معتقدند  
 نیابت وضعی چرخه پس آورد آنچه شده و چرخه او کما لیدم **سوال** زاید متونی ملک و آنی بوده و سه سال بر او عاریه  
 داده و در عاریه سه سال را جیسا با زیافت نموده است و در این اوقات که مدت یک سال و نیم است که عقد اجاره  
 منقضی شده است زاید متونی و اوقات یا ذیست ایام عقد عاریه سابق بر قرار است عاریه و مستاجر با در ایشانشان خود را  
 داد سابقه منطوقه نمیتواند نمود با اینکه احتیاج به یکدیگر عاریه دیگر عاریه شد **جواب** در صورتیکه شخص بوده باشد

که مقرر متونی بوده علی مقتضای آن عاریه لازم است و اخراج بعقد عاریه دیگر نیست مگر در صورتیکه شخص شود که آن  
 عاریه بر خلاف  
 محصل است ساقط عاریه بود و در این صورت هیچ کجا بدو دکنی اختصاص نبوت متونی عاریه  
 بلکه در حال صحت او اگر شخص شود که تصرف متونی مخالف با محصل است یا ساقط عاریه بود و چنین تصرفی منقضی  
 نخواهد بود **سوال** هرگاه دیدن یک کس را تخلیه و مدت عین بر او عاریه نماید و عاریه آن ملک مانگ عاریه بر بدو  
 پیش از انقضای مدت حال متونی و غیره منقضی شود و قادر بر ادای مصداق باشد و زاید و در دفع مصداق بعینه  
 مدت نماید و در این صورت زاید را میسرند که اجرت المنحل ملک با در است حال مصداق نماید یا آن ملک از بد  
 در تصرف و ادرست حاله انتزاع نماید یا نه **جواب** هرگاه عاریه در آن عاریه بوده و ساقط عاریه باشد که منفعت  
 آن ملک ملوک عاریه بوده یا اقل از آن مدت بوده باشد و اگر مدت عاریه منقضی نشود و در تسلی نه ادرست  
 تواند نظر با کس چنانکه این است که بابت مساجر عاریه باطل نمیشود پس در این صورت مقرر بر دفع مصداق نیاید  
 و در مرتب نمیشود بل هرگاه ادرست حاله را دفعی بفرغ عاریه باشد بعد از آن عاریه عاریه نماید و بعد از دفع عاریه  
 دفع مصداق نماید در این صورت مقرر بر آن مرتب خواهد شد چنانچه در صورت عدم دفع عاریه زاید را تسلی نماید  
 انتزاع آن ملک با در ادرست حاله نموده باشد و آن زاید در زمان حیات عاریه ملک ادرستی و در ادرست نموده و در  
 ملک از وضعی متعلق چرخه عاریه شده و در تفکیک زاید از عاریه کرده بدان اذن چرخه کرده و در سه ما چه باید کرد **جواب**  
 در ادرست مال دونه زاید است و در سه عاریه استیجار استیجار ایشانی ایام تصرف بخلاف حق چنانچه **سوال** هرگاه زاید ملک را  
 با عاریه داده باشند بعد از چرخه سال شلا و ملک در عاریه عاریه بوده و چرخه چنانچه چرخه را به قبل از انقضای مدت عاریه چرخه  
 مزبور مستاجر گفته عاریه که منقضی شده سال بعد عاریه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه  
 و مساجر چرخه چرخه اذن مزبور چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه چرخه  
 و ملک را عاریه شخص دیگری داده و قبل از دفع محصل نمیتواند ملک را از دست مستاجر بگیرد یا نه بر فرض تسلط  
 گرفتن آیا مستاجر مستحق مزاج است یا نه در صورتیکه تسلط نباشد و گرفتن ملک از مستاجر یا مستحق اجرت  
 ایشانی نیست چنانچه اگر این عاریه ملک نموده یعنی زاید با اذن ملک مزاج نموده بود ملک تسلط داشت که



زنج را گفته و از آن نموده باشد نظر باینکه عقد اجاره از عقد لازم است هرگاه دیگری داده است پس منقذ  
ملک شخصی نیست چنانچه خواهد بود و لکن چونکه مفروض این است که مستاجر اول یا ذن مالک و اذن او بزرگتر است  
باینکه این ظاهر مطلق برز و اجرت علی خود را از آن ملک نامیده اند نموده و اذن مالک است **مسئله** هرگاه زید را از خانه  
باشد و مدت هفت سال بیع عینی بجز و باقی داده و بعد از آن نقض شخص باقی همان را زید را وقف بر خود سازد  
و قرار دهد که منقذ وقف اول باشد و حق بیع آن خود سر و بعد طلب که در آن بدو سه شوال تحصیل باشد این مالک  
بصرف خود رسانیده و قولی از اول برای خود قرار داده و بعد از آن وقت خویش شخصی را معین ساخته باشد پس  
دو سه سال از این ملک وقف شود یا متولی مال الاجاره را از دست بر گرفته بمصداق سقره خواهد رسانید  
یا در شمار گرفته باشد سایر متر و کات فیما بین خود قسمته خواهد نمود **جواب** این مسئله منقذ و یکصد صورت است  
اول آنکه وجه اجاره ثبوت هفت سال را حین اجاره گرفته باشد صورت ثانی این است که وجه اجاره در وقت  
مذکور را اگرچه گرفته باشد لکن قرار عینی بین شده باشد که یکصد ملک شرط یا غیر و تعقیب شده باشد زیرا که  
اطلاق منقذی تحصیل وجه اجاره است **ثالث** آنست که وجه اجاره اگرچه شرط یا غیر تعقیب شده باشد لکن چنانچه  
وجه اجاره را در یکی منتقل نموده باشد و در هر یک از این صورتها ظاهر این است که موقوف علیه را از نامی ملک موقوف  
در مدت جزو ده حلقی و بر سه غنایند بجز در صورتی که اولین وجه اجاره مثل سایر امور متر و کات است در صورت  
تأخیر مال و یکریست و علی الصور و الترات موقوف سلب التام است لی الا نقض الله و صورت اول این است  
که در مقام توجیه وقف اجاره مذکور را استناد نموده پسند این صورت نیز صورت مذکور است **صورت** **مسئله** **جواب**  
که شرط یا غیر وجه اجاره شد که بدین وجه تعقیب رساند آنچه را استنفاظا هر چند این است که صورت سوال از این  
قبل است حکم آن بحسب ظاهر آنست که اگر از وقت منقضی شده قبل از تحقق وقف وجه اجاره دادی باقی مدت که بعد از  
تحقق وقف است پس خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که با موقوف علیه حلقی و بر سه غنایند بجز در صورتی که یکصد  
و ادب بوده باشد پس مسئله مثل سایر امثال متر و کاتیت خواهد بود و **الله اعلم بحقیقته** **الحکام** **سوال** هرگاه زید که  
مخارج مالک را نگهست بجز واجار و بعد مال الاجاره مال الاجاره معینی و من وجهه شخص نموده باشد که بوی که با یکصد  
به پول باشد و در زمان عقد اجاره در ولایت مسجول و در نموده باشد مختلف با یکصد که در اجاره نامی نموده باشد نقد

و این مال را در شمار چنان رایج اختلاف داشته و در اجاره نامی نموده که مال را در بیع بوده باشد یا اشرافی و از  
بودن آن اجاره هیچ است یا در صورتیکه هیچ باشد مستاجر باید و اذن مالک **جواب** اگرچه در بعضی از آیتها  
شایع و غالب باشد که یکصد اطلاق منقذت باشد و شود ظاهر این است که وجه اجاره وجه منقذت میشود و آن مال  
اگرچه چنان نموده باشد اجاره فاسد خواهد بود و باقی وجه ظاهر این است که مالک مطلقا بر جمیع موقوفه است  
منقذی نشده و فرض محتمل اجاره می تواند بود **سوال** اگر چه عینی اجاره نموده و از جری مقدم او که بجا و در سال است برود و در  
برای آن که بجزای مذکور که در بدو بر آید آن اطلاق نموده اذن منقذ موقوف آب بجا و در جری چند سال قبل از این صاحب  
کار بر مذکور که چاه مذکور را در مسند نموده و در خاک ریخته و آب بر بالای آن خاک را خراب نموده و چاه مذکور برود و در  
رسانیده آیا شرط یا در بدو رسیده از عمده آن خراب بر آید یا صاحب کار بر آنرا چنان فرایند **جواب** در صورتیکه صاحب  
چاه آب عالم موقوف موقوف نموده باشد چنانچه در آن سوراخ میشود اگر نه داده اند و در حین آب  
از جری آن مذکور که جاری نموده باشد بی اشکال بر صاحب مذکور جری و غرض نیست و این هر دو از قبیل اوقات مساوی خواهد  
بود صاحب کار اگر چه شرط یا در نموده و اگر در صورت منقذ موقوف نموده باشد عینی آب داده اند و در حین آب  
خود از جری آن مذکور که جاری نموده باشد پس اگر معلوم باشد که منقذ موقوف بوده بعد از حین آب فقط با غرض  
بر صاحب مذکور نیست و همچنین است ظاهر آنکه هر منقذ موقوف مستند بوده بجمیع آب بقدر حاجت و نه بحد  
حاجت و اما اگر معلوم باشد که منقذ موقوف مستند بوده بجمیع آب و از آن بعد از حین آب حکم هر چه خالی از اشکال است  
اگرچه هر دو علم این ظاهر ظاهر اشکالی غرض نیست از مستاجر چه ظاهر این است که اوله اذن و سلب شایع باشد  
نموده باشد لکن در این صورت بمصلحت فیما بین علی شود و هر دو خواهد بود و در صورت مشکوک که استنفاظا و در بدو هیچ  
یک از آب بقدر حاجت و علاوه معلوم باشد ظاهر این است که مستند بجمیع بوده باشد و حکم این مذکور شد **سوال** هرگاه  
متولی ملک موقوف آن مالک را با اجاره داده و در مدت موقوفه و در اثنای مدت اجاره متولی مرگوفت شده و در وقت  
توزیت هر یکدیگر منتقل شده و یا متولی ثانی میزند نقض اجاره سابق را نماید **جواب** ظاهر این است که اجاره موت متولی  
بطلان نموده و در صورتیکه شخصی شود که اجاره در آن وقت صلاح وقف موقوف علیه نموده باشد و در آن صورت باطل باشد  
بکه بطلان محتاج بود و متولی نیست و حال حیات متولی بر چنین تصرفی نخواهد بود و اما در صورتیکه مصلحتی وقف







آن اجرت حاصل است و اگر شرط نموده باشد مستحق اجرت مثل سه غلامه بر آن نیست و شرط باید سوال شخصی چند قسم  
 قرآن یکجمله غیر خوانده و بعد معلوم شد که قرآن ترک داشته و مخلوط بوده چه باید کرد جواب این همان چاک ترک داشته  
 اطلاع نماید سوال چه میفرماید در این مسئله فرمود که باید خانه داده است معروض با جاره در مدت یک سال و در این مدت  
 مزبور خانه مذکور را از بد مستقل نموده بجان مستاجر و در ضمن عقد جاره سابق از انتقال شرط شرعی شده که بطلان  
 منافع خانه را موقوف نماید بیکجمله موجر یا آن فرماید که صیغه انتقال مبطل عقد جاره خواهد بود و آنکه اجاره در شرط دوم  
 ضمن عقد جاره برقرار است تا راس موقت جاره جواب موقت این است صورت تحریر از عدم رابطه تحریر بود و قوی بود  
 صورت حال بنا بر این چنین بوده باشد که خانه را در اول که اجاره داده بعضی از اطلاق نماید و در حین عقد جاره  
 یکجمله خود استخاره نموده باشد و مابقی را با جاره داده باشد و بعد کمال خانه را مستقل بجان مستاجر نموده باشد در این صورت  
 آن اطلاق که در حین جاره استخاره نموده بود با انضمام سایر اطلاق متعلق میسازد و منفعت آن به تبعیت عینی مال  
 بجان مستاجر میشود و آنکه اول را در آن بهره نخواهد بود که اگر در حین انتقال شرط نماید که منفعت آن اطلاق را در حین  
 شش ماه مثلا یا او بوده باشد و با عدم شرط منفعت تابع عین مخصوص میسازد که منفعت را برده خواهد بود







The first part of the book is devoted to a general  
 description of the country and its inhabitants.  
 The second part contains a detailed account of the  
 various tribes and their customs.  
 The third part is a collection of the most  
 interesting stories and legends.  
 The fourth part is a list of the names of the  
 various places and persons mentioned in the  
 text.

The fifth part is a list of the names of the  
 various places and persons mentioned in the  
 text. The sixth part is a list of the names of the  
 various places and persons mentioned in the  
 text. The seventh part is a list of the names of the  
 various places and persons mentioned in the  
 text. The eighth part is a list of the names of the  
 various places and persons mentioned in the  
 text.



**سوال** هر که بر سر سادگوس و یوسف کو یا بی در کو با کجسته جراح که در بطلوی او بوده فوت شده و قبل از فوت چنین بر سر سادگوس  
 بود که این جراح را محمد خان برین واقع ساخت و هیچ بر این مطلب شایه اند و هیچ کثیری شایه اند بر این که محمد خان  
 اعتراف کرد که این جراح را محمد خان واقع ساخته ام و جسی می اندک ما علم داریم که حسن مقتول کجسته جراح محمد خان  
 بود چنانکه در استخراجه بطنا و غیره ابرو قوت است و جسی شهود شهادت خود را بر جرح مرآت در خدمت آن قید نام نمود  
 بعد از آنکه او امده و آن قریب یک ماه است که هیچ کثیری از اهل کو یا بی و اینجا منتظر فرمان لازم الا دغان میباشند  
 منتفع از لطف آن صاحب معظم **اسم الله العالی** الی الله حکم این دادند و میان فرمایند تا حصول و ایم **باب** اگر چه  
 حضرات مفصل مرور از قضا و مسطور و کل ادای شهادت نمودند لکن چون عدالت شود باین مقصر درگاه باری  
 عز شانه ثابت بود لکن با قاعده چنانکه شهادت قابلیت ممکن نشد و لکن از شهادت شهود مسطور و هم چنین از  
 ادعای مقتول که ثابت شد چنین ادعا نموده که جراح او محمد خان است مظنه قوی هر سیده که این شخص قاتل مقتول  
 بود که محل شهادت است تحقیق شد لکن بعد از اعلام حقیقه و اذن محمد خان و والد و الدمه مقتول و هم چنین علم  
 و یک نفر دیگر از اقارب او اینجا هم خود رو دادند که قاتل حسن پسر یوسف همین محمد خان است بنا بر این بقتضای حکم  
 حتی الا تشال لازم الا دغان خلایق عالم شانه و دل دم مقتول که عبارت از والدین مقتول بوده باشند بر مقتول  
 محمد خان در مقام قصاص خود مسلط میباشند و در حضور و حقیر و الدمه مقتول و الدمه مقتول را وکیل نموده که قصاص  
 نماید لهذا یوسف و الدمه مقتول مستقلا میرزا و قصاص خود لکن قاتل از قتل می باید میرزا خان قاتل نماید و احوط است  
**اول** قتل باب سدر و دوم باب کاتوره **سیم** باب خالص مثل بیت قتل نماید و بعد از آن اول کفن پوشانیده  
 کردن او را بر سر سادگوس و مقتول شدن غازیست بر آن نماید دفن نمایند و راه الا قتل می سادس خنجر و **سوال**  
 دفن باشد هر خود نزاع کرده بخوابت از اوطاق بگریه فاشد برش را خنجر شدن حامله بود و او را خود و گاری کرد که  
 و بعضی از او بوده اند و یکی هر دو یکی دختر یکی یک شبانه روز زنده بود و یکی سرشانه روز در صحراییکه در غفلت سبیل  
 شده باشد بر مار چه میخورد **باب** علم بقاتل بودن و در صورت مسطور خلایق از صحت بیعت بر نفس سبیل  
 حکم مشروطی بر چه چیز است **اول** آنکه مادر با زانو زدگشته میشود و این مشروطی را جرحی دفن مینمایند و این مشروطی  
 کرده میشود و گشته میشود و با زانو زدگشته و در چه این حکم ثابت است **دو** آنکه حکم طفل در باب قصاص حکم























[illegible]

ورجلها اذا اراد ان يخرج من كذا الطريق فمضى الغائب وكذا السابق بعض ما يجنبه ولو ركبا ودفعان مساويا  
 ولو كان صاحب الدابة ميمنا ودون الراكب ولو اختلف الراكب لم يضمن المالك الا ان يكون متغيره **في الزمان**  
 وبعضه ركب الدابة ما يجنبه يديها وكذا القايده ولو وقف بها ضمن صاحبها ولو ركبها وكذا الوضوء ما تنقص ولو ركبها  
 بغيره فمضى الغائب وكذا السابق بعض صاحبها ولو ركبتها اثنان مساويا في الضمان ولو كان صاحبها ميمنا فمضى ودون  
 الراكب ولو اختلف الراكب لم يضمن المالك الا ان يكون متغيره **وقال المصنف في النسخ** وراكب الدابة قد جرد  
 صانعه لما يجنبه يديها وراسها لا يجنبه رجليها واذ نهى ولو اختلف بها والقارب السابغ فيها لا يجنبه يديها ورجليها  
 ومساوي الروديان ولو كان المالك ضمن ودون الراكب ولو اختلف لم يضمنه المالك الا ان يتوسطه **وفي التبريد** من ركب دابة  
 ضمن ما يجنبه يديها وكذا القايده ولو وقف بها ضمن صاحبها وكذا الوضوء ما تنقصه يديها والقارب ولو ركبها  
 لشابا الشبان ولو كان صاحبها ميمنا فمضى ودون الراكب ولو اختلف الراكب لم يضمن المالك ان كان متغيره **والا فلا** **وفي النسخ**  
 بعض الراكب والقارب ما يجنبه الدابة يديها وراسها فان وقف له فربما اوساها من صانعه يديها ورجليها ولو ركبا  
 اثنان مساويا في الضمان ولو كان صاحبها ميمنا فمضى ودون الراكب ولو اختلف الراكب لم يضمن المالك وان كان مساهما **القول**  
**وفي التبريد** ركب الدابة يضمن ما يجنبه يديها وراسها الى ان قال وكذا القايده ولو وقف بها وركبها اوساها  
 فمن جميع صانعه **والنسخ** عليك ان العبادات المذكورة بمرأه والى ان اذا تعدت الجنب من الدابة حال وقوفها  
 او دونه عليها لم يكن فيها ما على الراكب سواء كان الجنب يده او رجليه **والنسخ** في ذلك مضاعفا الى عدم فلو ركب الخلفي لم يكن  
**المصنف** الروي في الكفا **وفي التبريد** من يضمن الظاهر ان من ركب الرمن عن محرم من سنان عن القتيبي عن الفضل عن ابن جابر  
 عن زرارة عن رجل سار على طريق من طريق السنين على دابة فصيب برجلها فاعلى اليس عليه ما اصابت برجلها وعليها العصابة  
 يدها واذ اختلفت فصبها ما اصابت برجلها وان كان يدها فصبها ما اصابت يدها وان كان يدها فصبها ما اصابت  
 يدها ورجلها والضم وجه الدلالة على كل موضع ان قوله واذ اختلفت عليه ما اصابت يدها ورجلها صريح في كون ضمان  
 صانعه الرابح على الراكب صحيح وقوفها ولو كانت الجنب من رجلها واصلت شئها لعل في يده الموقوف المزدحم والجماع  
 اصح من ما روي جوفه في اية عليها الكلام ان كلامه كان بعض الراكب ما اختلفت الدابة يديها ورجلها الا ان يضمن بها  
 احد فكأن الضمان على المزدحم في حيث قال لم يبرأه ما جاء لفظه قال كذا من اخص الوجه في هذا الخبر بعض















ثم انما لم يعلم الخط وكذا لا يعقل انما قد صحت ولا عارض واما القائل ان هذا الكلام منقذ من قوله على تغيير الاطلاق في المباحث التي  
 كقولنا من ان المدة هي التي على القائل لا يعقل انما قد صحت شيئا ان لا يثبت ولا يعقل انما قد صحت ولا عارض واما  
 القائل ان واجب المدة كقوله لا ولا يجوز على نفسه خط ولا اقرارا في راي المسائل في شرح الحاشية الى القائل  
 النسخ من اذا اقر في بالفتن خط مع عدم ثبوت الاقرار لم يثبت بذلك حتى على النسخ وكذا لو اقر القائل في المدة  
 في النسخ مع عدم ثبوت على المدة لا يلزم انما قد صحت شيئا ان لا يثبت من ذلك احده لا سيما في  
 واختصاص الخرج منها من المعبر والفوتى بنية الخط المحض الناتج من النسخ لا يثبت في ذلك العبارة المذكورة  
 باسرها ولا على استغناء القائل عن القائل في حدوث اقرارا والقائل على غيره من الظاهر من العبادات المذكورة بطريق  
 عليه وقد صحت دعوى تقضي الخط من كلام الشيرازي استنادا قس من الترتيب موده والمستند في ذلك حاشية ايراد الكتاب  
 والتمس انما الكتاب فنفق في الله تعالى وما كان في قوله ان يثبت في قوله ان لا يثبت ومن قوله ان لا يثبت في قوله  
وذلك مستند الى المدة ان يثبت في قوله ان لا يثبت انما كان على او مبتدأ او خبر في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 وعلى الثاني فليس كقولنا في قوله ان لا يثبت فالواجب عليه كقولنا في قوله ان لا يثبت وعلى جميع التقادير يكون مدلول الكلام في قوله  
 الرتبة على القائل في عدم ان يثبت مستغنى عن كونه رتبة في قوله ان لا يثبت فبالاثر لا يكون المدة على القائل في قوله  
 الدليل على خروجه وهو ما اذا ثبت القائل بالثبوت في قوله ان لا يثبت والاب هو المطلوب انما المستند في قوله ان لا يثبت  
 الذي لم يثبت في قوله ان لا يثبت فمما تقدم مرادهم على ايراد في باب العائد من القائل في قوله ان لا يثبت في قوله  
 من زيارات التذويب عن الحسن محبوب عن علي بن حمزة عن ابي بصير عن ابي جعفر قال لا يعقل انما قد صحت ولا اقرارا ولا  
 ومنها ما رواه في باب المذكور من التذويب عن الوفاء عن السكوني عن ابي جعفر عن ابيهم ان امير المؤمنين قال لا يثبت  
 لا يعقل انما قد صحت ولا اقرارا ولا صحت ومنها ما رواه في باب المذكور من التذويب عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم  
 الا انما لم يثبت في قوله ان لا يثبت فمما تقدم مرادهم على ايراد في باب العائد من القائل في قوله ان لا يثبت في قوله  
 جعفر عن ابي الجواد عن الحسن بن عمران عن حماد بن عمار عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم  
 والقائل من ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم  
 انما قد صحت في قوله ان لا يثبت فمما تقدم مرادهم على ايراد في باب العائد من القائل في قوله ان لا يثبت في قوله

في القام هو احمد بن محمد بن عيسى الشيرازي في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله  
 القائل في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 ان الحسن بن عمران كان اوثق من غيره واما احمد بن محمد بن عيسى الشيرازي في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 من رجال القائل ان لم يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 حاشية في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 منزل حماد بن خالد كان في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 خرج في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 سليمان بن عيسى في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 الى قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 عن الرضا بن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم عن ابيهم  
 بهذا فقال في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 بقر في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 الخ حيث في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 قال في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 من سبيلك وجعل في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 رواه في المجلس الرابع والخمسين من قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت  
 قال في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت

في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت في قوله ان لا يثبت































المراد بوجوب الرجوع اذا رجح عندنا: لم يقطر واما عند ذلك والزمنا الذي يوجب المدة فلا يقطر بالرجوع وقال جازنا ان  
 وهذا هو الاول في **السر** ومن اقول في نفسه كجرت انكر ذلك لم يثبت الى انكاره الا بالرجوع فانه اذا اقر بالرجوع  
 المدة بالرجوع ثم قد تقرر ان رجح على سبيل ولا يكون الا بالرجوع في نفسه سبيل بل يجب عليه ذلك **وقال في هذا الموضع** عز وجل  
 صد الزنا وان اقراد بها يوجب الرجوع ثم رجح وان رجح فيها لا يوجب الرجوع لقطع المدة ولم يقبل رجوعه **وفي الشرح**  
 ولو اقر بالرجوع الرجوع ثم انكر سقط الرجوع ولو اقر بغير الرجوع لم يقطر بالانكار **وفي التحرير** لو اقر بالرجوع الرجوع ثم انكر  
 سقط الرجوع ولو انكره اقرت بغير الرجوع لم يقطر بالانكار **وفي التلخيص** ولو اقر بالرجوع الرجوع سقط ودون غيره **في**  
**الا** رتبا واما لو اقر بالرجوع سقط المدة فلا يقطر بالانكار وغيره **في التمهيد** ولو اقر الزاني بالرجوع ثم انكر سقط  
 لو كان كجرت لم يقطر **وفي التمهيد** ولو انكر الزاني من اقر به من المدة لم يثبت اليه الا بالرجوع الرجوع فانه يقطر **في**  
 القتل بالزنا **في المدة** لا يقطر المدة تصديق الشهود ولا بتكذيبهم **في الرد** في شرع المانع التصديق بظاهر المانع  
 انكره بغيره فلا يقطر بغيره ولو اقر بالرجوع لم يقطر **في المدة** لا يقطر المدة الا اذا كان رجحا  
 فالتحصيل من كلامهم اشتقا فهم فيها اذا انكر الزاني ثابت باقراره قبل اقامة المدة على اقراره **الاول** ان يوجب سقوط المدة  
 عند سقوط المدة لان اقراره اقرارا او غيرا وهو المدلول عليه من كلامه **في المصالح** في **الكافي** وقد سمعنا الظاهر مما ذكره  
 زهره **في التمهيد** قال واذا تاب احد الزانيين قبل قيام الجزية فغيره ظهرت ثوبته وصلاحه سقط المدة وكذا ان رجح  
 عن اقراره بالزنا قبل اتمام المدة على اقراره فغيره القبول هو الظاهر من كلام شيخ الطائفة **في المختار** قال اذا اقر بوجوب  
 على سقط المدة وهو قول ابو حنيفة وشافعي واحمد والرواية من مالك وعنده رواية اخرى انه لا يقطر **قال الحسن البصري**  
 وسعيد بن جبر وبليل اهل الفقه وايضا فان اقر احد الزانيين بمصم بالزنا الى اخره **وان** في شد ولا في المدة لا يقطر  
 وهو معنى صاحب الرسل فلا حظا بغير المدة كونه **وان** ان مقتضى الاقرار ان كان رجحا لا يوجب سقوط  
 وان كان غيره فلا يقطر وهو معنى شيخ الطائفة **في التمهيد** **والسبيل** **في السر** **في التمهيد** يعني ابن سينا **في**  
**الحق** في **الشرح** والمصالح **في التلخيص** **في التحرير** **في التمهيد** **والا** رتبا **في التمهيد** كمن مع الانكار في الفعل وهو مجتهد  
 في التمهيد **في المدة** قال ولو اقر ثم انكر سقط المدة ان كان ما يوجب الرجوع لا يقطر بغيره **في المختار** **في الاقرار** هو  
**الاول** ان مقتضى الاقرار ان كان هو الرجوع لم يقطر بالانكار ولو اقر بغيره لا يقطر بالانكار هناك كجرت والمعتبر

المراد بوجوب الرجوع اذا رجح عندنا: لم يقطر واما عند ذلك والزمنا الذي يوجب المدة فلا يقطر بالرجوع وقال جازنا ان  
 هذا هو الاول في **السر** ومن اقول في نفسه كجرت انكر ذلك لم يثبت الى انكاره الا بالرجوع فانه اذا اقر بالرجوع  
 المدة بالرجوع ثم قد تقرر ان رجح على سبيل ولا يكون الا بالرجوع في نفسه سبيل بل يجب عليه ذلك **وقال في هذا الموضع** عز وجل  
 صد الزنا وان اقراد بها يوجب الرجوع ثم رجح وان رجح فيها لا يوجب الرجوع لقطع المدة ولم يقبل رجوعه **وفي الشرح**  
 ولو اقر بالرجوع الرجوع ثم انكر سقط الرجوع ولو اقر بغير الرجوع لم يقطر بالانكار **وفي التحرير** لو اقر بالرجوع الرجوع ثم انكر  
 سقط الرجوع ولو انكره اقرت بغير الرجوع لم يقطر بالانكار **وفي التلخيص** ولو اقر بالرجوع الرجوع سقط ودون غيره **في**  
**الا** رتبا واما لو اقر بالرجوع سقط المدة فلا يقطر بالانكار وغيره **في التمهيد** ولو اقر الزاني بالرجوع ثم انكر سقط  
 لو كان كجرت لم يقطر **وفي التمهيد** ولو انكر الزاني من اقر به من المدة لم يثبت اليه الا بالرجوع الرجوع فانه يقطر **في**  
 القتل بالزنا **في المدة** لا يقطر المدة تصديق الشهود ولا بتكذيبهم **في الرد** في شرع المانع التصديق بظاهر المانع  
 انكره بغيره فلا يقطر بغيره ولو اقر بالرجوع لم يقطر **في المدة** لا يقطر المدة الا اذا كان رجحا  
 فالتحصيل من كلامهم اشتقا فهم فيها اذا انكر الزاني ثابت باقراره قبل اقامة المدة على اقراره **الاول** ان يوجب سقوط المدة  
 عند سقوط المدة لان اقراره اقرارا او غيرا وهو المدلول عليه من كلامه **في المصالح** في **الكافي** وقد سمعنا الظاهر مما ذكره  
 زهره **في التمهيد** قال واذا تاب احد الزانيين قبل قيام الجزية فغيره ظهرت ثوبته وصلاحه سقط المدة وكذا ان رجح  
 عن اقراره بالزنا قبل اتمام المدة على اقراره فغيره القبول هو الظاهر من كلام شيخ الطائفة **في المختار** قال اذا اقر بوجوب  
 على سقط المدة وهو قول ابو حنيفة وشافعي واحمد والرواية من مالك وعنده رواية اخرى انه لا يقطر **قال الحسن البصري**  
 وسعيد بن جبر وبليل اهل الفقه وايضا فان اقر احد الزانيين بمصم بالزنا الى اخره **وان** في شد ولا في المدة لا يقطر  
 وهو معنى صاحب الرسل فلا حظا بغير المدة كونه **وان** ان مقتضى الاقرار ان كان رجحا لا يوجب سقوط  
 وان كان غيره فلا يقطر وهو معنى شيخ الطائفة **في التمهيد** **والسبيل** **في السر** **في التمهيد** يعني ابن سينا **في**  
**الحق** في **الشرح** والمصالح **في التلخيص** **في التحرير** **في التمهيد** **والا** رتبا **في التمهيد** كمن مع الانكار في الفعل وهو مجتهد  
 في التمهيد **في المدة** قال ولو اقر ثم انكر سقط المدة ان كان ما يوجب الرجوع لا يقطر بغيره **في المختار** **في الاقرار** هو  
**الاول** ان مقتضى الاقرار ان كان هو الرجوع لم يقطر بالانكار ولو اقر بغيره لا يقطر بالانكار هناك كجرت والمعتبر







كان بالشهادة حد بدم الشهود ولا يتم بغيرهم وان كان بالاقترار بدم من يامره الامام بذلك فان من الحقرة قد  
 اقره بدمه وان كان قد مات قبل الشهادة بدمه بغيره حتى يموت **وفي الزنا** اذا تابعد الزنايين قبل ان يثبت عليه وطئت  
 ثوبه وصاحبه سقط الحد منه وكذا ان يبرح من الزنا وهما الزنا قبل ان يثبتا الحد فيهما فلو اقر احداهما بغيره اذ كان لغيره  
 الزنا قبله لا باقراره ثم قال وكفى للمرجوم حقرة يحبس فيها ويرد الزنا الى صدره ولا يراد الزنا بل ان كان بدمه  
 باقراره **وفي السر** اذا كان الانسان قد زنى وكان من يجب عليه الحد والرجم معا وهو المحبس على ما ذكرناه وحده  
 حد اوله بالجلد ثم بعده بالرجم وقد روى اصحابنا انه لا يرمم حتى يبرمج حقه فاذا برئ بدمه والادلى حل الرماة على النكاح  
 ومن الغرض والايجاب لان الفرض في الزعم انما اذا اراد الامام بدمه كانت الية قد مات عليه بالزنا فليكن  
 بان يحقر الحقرة ويمن فيه الى حفره ثم يرمم بعد ذلك وكذلك يفعل بدمه الا انه تن الحقرة الى صدره ثم يرمم فان  
 فواحد منهما من الحقرة والى صاحبه يستوفى منه الحد بالرجم وان كان الرجيم يجب عليه باقراره بها على نفسها فليكن  
 ما تقدم ذكره الا ان اذ اصحاب واحد منها الرجيم ومن الحقرة لم يرد عليه بل يترك يمضي حيث شاء فان كان قراره  
 مثل ان يصيبه شئ من الاجابة والى الحقرة على كل حال وانما لم يرد اذا اصابه شئ منها كان الحد بدمه يجب عليه باقراره  
 دون الية هذا من حيث اجتمع الطرس **وتجب نكاح الحفيدة** من حقها الا انما اذا اقرها او اقرها بها اصحابها الجوار  
 بصحة والى فيه نظر واذا فرض بقاء الحد بالجلد وواحدة الى ان يمتن في الحد من سواها كان يجب عليه الحد من سواها  
 كان قد وجب عليه الحد باقراره او بالية او اقره او اقره بالحد على الزنا بالجلد والرجم حتى الامام ان يمتن ان يمتن  
 فان في ذلك الزنا راعن موافقة الحد للحد ولا يحضر منهم بغيره ولا يحضر عنه اقامته الحد على الزنا لا  
 الناس **وفي الجراح** والرجم باجره صا من دماء المرجوم كغيره حقرة الى حفره والمرة اذا صد على اذات صلى عليه  
 ودن فان من من الحقرة وكان ص بالية دون حد باقراره لم يرد عليه الا ان ياتى بالمال الحقرة **وفي النكاح** بين  
 المرجوم الى حفره والمرة الى صدره فان فرأه ان ثبت ذناه بالية ولو ثبت بالاقترار لم يرد عليه ان يثبت احده  
 بالية امة **وفي النكاح** بين المرجوم الى حفره والمرة الى صدره فان فرأه ولو ثبت بالاقترار لم يرد عليه  
 وتبين ان نصيب الحقرة امة **وفي النكاح** بين المرجوم الى حفره والمرة الى صدره بدمه بالية الصلح والى  
 يتلف مريضا من دوائه ويقتل وجهه الى ان يموت ثم يدفن بعد الصلوة بغيره بغيره بدمه بالية الصلح والى

الرجل والمرة من الحقرة فان ثبت الزنا بالية امة وان ثبت بالاقترار فقولان احدهما ان لا يبا دمه وهو ان  
 الحقرة ان لا يبا دمه وان اصابه شئ من الجوار وان لم يصيبه شئ اعيد اقامته بالية ولو نكح بدمه الجوار  
 صدم **وفي النكاح** بين المرجوم الى حفره والمرة الى صدره فان فرأه ان ثبت بالية والامام يرد عليه بغيره  
 اصابه الجوار **وفي النكاح** بين المرجوم الى حفره والمرة الى صدره فان فرأه ان ثبت بالية والامام يرد عليه بغيره  
 الصلح فاذا مات دفن ولا يجوز ايهاله ولو اقر احد الحقة ان ثبت الرضا بالية ولو ثبت بالاقترار لم يرد عليه بغيره  
 ان نصيب الجوار فلو ثبت اصابته بالية امة وان ثبت بالاقترار **وفي النكاح** بين المرجوم الى حفره والمرة الى  
 صدره بدمه وان فرأه ان ثبت بالية والامام **وفي النكاح** بين المرجوم الى حفره والمرة الى صدره بدمه وان فرأه  
 الى حفره والمرة الى صدره فان فرأه ان ثبت بالية امة وان ثبت بالاقترار لم يرد عليه بغيره  
 بالرجم **وفي النكاح** بين المرجوم الى حفره والمرة الى صدره فان فرأه ان ثبت بالية امة وان ثبت بالاقترار لم يرد عليه بغيره  
 صدره بالرجل الى حفره فان فرأه ان ثبت الزنا بالية امة وان ثبت بالاقترار لم يرد عليه بغيره  
 في العبادات المذكورة الصادرة من يذللها بالحد **وتجب الاختلاف** بدمه الى وجهه **والله** ان مقتضى  
 ذكره شيخنا القدوق **وفي المقتضى** ان على الحقرة بدمه ان يكون بقدر دماء المرجوم الى حفره من غير قوته بين المذكور  
 والامام وتقتضى ما ذكره ان يكون اقل من ذلك وهذا القدر هو القدر المشترك في كلام غيره كقوله يستوفوا في التحريم  
 فالله لعل عليه كلام شيخنا الحفيدة ان على الحقرة بدمه ان يكون الى صدره المرجوم من غير قوته بين المذكور والامام وتقتضى  
 في ذلك ابرار الصلح واليد من يذره **في النكاح** بين المرجوم الى حفره والمرة الى صدره فان فرأه ان ثبت بالية امة وان ثبت بالاقترار لم يرد عليه بغيره  
 المرة فواستقيم في المرة **وفي النكاح** بين المرجوم الى حفره والمرة الى صدره فان فرأه ان ثبت بالية امة وان ثبت بالاقترار لم يرد عليه بغيره  
 واقتضى **وفي النكاح** بين المرجوم الى حفره والمرة الى صدره فان فرأه ان ثبت بالية امة وان ثبت بالاقترار لم يرد عليه بغيره  
 فكس صاحب المراسم فاقره الصدر في المرجوم والوسط في المرة وهو ما جاز الى الحق في المرة والى اصل ان اشتد  
 في هذا المقام يرجع الى اربعة اقوال **الاول** ان من الزنا بين ان يكون بقدر دماء المرجوم الى حفره من غير قوته بين المذكور والامام  
 او امة **والثاني** ان يكون على ما اقتضى الى صدره مرجوم كمن كذب وهو بين المقتضى والكافي **والثالث** ان  
 هو استعصم بين ما كان المرجوم بدمه الى حفره او مرة فان صدره بدمه بغيره بالية والى المراسم والى الصلح























































[illegible]

واما ردون بان الحكم وحقوق الاموال المير والتمكين من القسم مجردا وناصب فليس عليهم الجواب عن الرقعة والخروج من حكم الرقعة  
 بسبب في منزلة النفاذ ان يكون مالا يلحق في الحكم المردود اليه بل اجماع الطائفة واليه فتولية المراء لا يرد فيجوز فقدا ولا يجوز  
 فعلها وايضا فان الحكم من المير من رسل الله ولا يشبه في نوع ذلك من دون العلم واليقين وقد تضمن في الحكم  
 انزل الله ذلك لهم الله عز وجل ومن حكم بالتقليد لم يقطع على الحاكم الا انزل الله ذلك على الخلفاء رداه في غير تقسيم القضاة وقيل  
 بين الناس قضى على رجل ومن قضى بالغير فقد قضى على رجل ويجب ان يكون عدوا لا يخاف الا من الله ولا من خلقه  
 غير معتد به وبشيء ان يكون كامل العقل من الراي وورع وقرة عين الخيام بما فوض اليه ولا يجوز ان يكون الحكم على وجه الاشياء  
 فمن الاموال والمردود والقصاص وغير ذلك سواء في ذلك ما عطف على الولاية فتبينا به ليس اجماع الطائفة وفي المير  
 للسيد ان يقيم المير في ملكه بمحضه غير ان الامام هو الحاكم اذ استمرز جركت الامامة وخرجه من غير جركت الامامة  
 وقال قوم ليس بذلك ومن قال بذلك فهم من قالوا بالتعريب اليه وهو الصحيح ومنهم من قال ليس كذلك واما انه  
 ليس بمرطوط اليه اقامه عليهم عند الحاجة على ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قال اتقوا الله عظيم اجره ما يحجرى اليكم وقد عطف على ملك  
 ايائهم وبذلك اجماعا القطع بالسرقة فلا بد ان يقول ذلك لعموم الاخبار وقال بعضهم ليس بذلك فاما القتل  
 فله ايضا قسما منه وفيهم من قال ليس بذلك والاول اصح عندنا ومن قال للسيد اقامته المير عليهم اجره ما يحجرى اليكم  
 والامام به اقامته المير من اقراره وعدم تكليده غيره ومنهم من قال ليس له ان يسمع البيعة لان ذلك يتعلق به الطرح  
 وذلك من فرض الولاية والاول اصح عندنا فاذ ثبت ان ليس البيعة والى المير والى المير والى المير فثبت ذلك عندنا  
 محل به ومن قال ليس بذلك قال الامام يسمع البيعة ويحلف فيها فاذ ثبت ان البيعة عندنا فثبت ذلك عندنا فثبت ذلك عندنا  
 ما يرد للسيد اليه واما ان يملك المير فثبت عندنا ان الحكم ان يملك المير فثبت عندنا فثبت ذلك عندنا فثبت ذلك عندنا  
 في الناس من قال من ذلك على قولين وفي الخلاف للمحكم ان الحكم على وجه اجماع الاحكام من الاموال والمردود والقصاص وغير  
 سواء كان من حقوق الله وحقوق الميريين والحكم بغيرها ولا فرق بين ان يعلم ذلك بعد التولية في موضع ولاية او قبل التولية  
 او بعد فثبت على كل في غير موضع ولاية الباب واحد ثم نقل الخلاف والاقوال بين الحاشية فقال دليل اجماع الفرق  
 اخبارهم في البيعة من قبل ما يجب بالحق الرضا بعد ومن المسلمين وجوب قبل الجلاء لا ان يقيم عليه المير في نقل الجلاء  
 بل يرضوا ان يرضوا والى ما مضى من ان يرضوا في جيب الجلاء واما من سوا كان هناك ام لا لم يكن وقال ابو جعفر كان



















صاحب جامع التره في ذلك حيث نشر الى الرواية فقال وروي ان السيد يقيم بغير الخدم على ما حكى في نسخة والوالد على ذلك  
 يكن ان يكون وجه ما ثبت عليه من حيث الماطلاق من النظم ذلك وعلى اي حال ان جواز اقامة السيد الخدم على ملكه لا ينبغي  
 التام في غير المستندة هناك الى الاجماع المنقول في العدة من الخلفاء والخير وندوم ظهور الخلاف في المسئلة  
 لعدة لغويين منها ما شك به جماعة من الاعيان منهم شيخ الطائفة في الخلاف حيث قال وروي عن علي بن ابي حمزة ان النبي صلى الله عليه وآله  
 اقيم الخدم وعلى ما حكى في كتابكم وخصوصا من حيث ان من طرقت له الاستقامة على غير ما يروونها الصحيح المروي في باب  
 النواذر من حدود الكافي وفي باب كتاب الحدود من التمهيد عن ابي بصير عن ابي جعفر قال من قرب مملوكا على الخدم  
 ومن غير حدود وجب الملوكة على نفسه لم يكن لصاحبها بكفارة الا ان يقر بانها من مقتضى ما يروونها او اقامته الخدم على ما  
 هو عليه لكن يمكن التام في ذلك اذ في ما يستفاد منه ان من قرب مملوكا على نفسه على نفسه مملوكا لم يكن كفارة له  
 واما الدلالة على الجواز فلا وسها الموثق كما صحح المروي في اواخر باب النواذر من حدود الكافي عن عثمان بن عيسى عن  
 صفوان بن عمار قال قلت لابي عبد الله سمعته يقول ان من قرب مملوكا على نفسه مملوكا لم يكن كفارة له فقال يا فتى  
 فاعاد ذلك مرتين ثم قال سمعته يقول ان من قرب مملوكا على نفسه مملوكا لم يكن كفارة له فقال يا فتى فاعاد ذلك  
 ان ما اخبر به المار اصد ما ترك في شيئا الا ان شاء الله



[illegible]







































٢٦٥



٢٦٦  
 ١٠  
 ١١  
 ١٢  
 ١٣  
 ١٤  
 ١٥  
 ١٦  
 ١٧  
 ١٨  
 ١٩  
 ٢٠  
 ٢١  
 ٢٢  
 ٢٣  
 ٢٤  
 ٢٥  
 ٢٦  
 ٢٧  
 ٢٨  
 ٢٩  
 ٣٠  
 ٣١  
 ٣٢  
 ٣٣  
 ٣٤  
 ٣٥  
 ٣٦  
 ٣٧  
 ٣٨  
 ٣٩  
 ٤٠  
 ٤١  
 ٤٢  
 ٤٣  
 ٤٤  
 ٤٥  
 ٤٦  
 ٤٧  
 ٤٨  
 ٤٩  
 ٥٠  
 ٥١  
 ٥٢  
 ٥٣  
 ٥٤  
 ٥٥  
 ٥٦  
 ٥٧  
 ٥٨  
 ٥٩  
 ٦٠  
 ٦١  
 ٦٢  
 ٦٣  
 ٦٤  
 ٦٥  
 ٦٦  
 ٦٧  
 ٦٨  
 ٦٩  
 ٧٠  
 ٧١  
 ٧٢  
 ٧٣  
 ٧٤  
 ٧٥  
 ٧٦  
 ٧٧  
 ٧٨  
 ٧٩  
 ٨٠  
 ٨١  
 ٨٢  
 ٨٣  
 ٨٤  
 ٨٥  
 ٨٦  
 ٨٧  
 ٨٨  
 ٨٩  
 ٩٠  
 ٩١  
 ٩٢  
 ٩٣  
 ٩٤  
 ٩٥  
 ٩٦  
 ٩٧  
 ٩٨  
 ٩٩  
 ١٠٠



۱۰۰

[illegible]

450

مجلس اول

حاجی

